



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# گفتمان مہدویت

نویسنده:

آیت اللہ العظمیٰ حاج شیخ لطف اللہ صافی گلپایگانی (دام  
ظله )

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	گفتمان مهدویت
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۸	مقدمه مؤلف
۸	عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع
۱۳	شیعه و قیام مسلحانه
۱۵	امام صادق و مذهب تشیع
۱۵	پیش از امام صادق
۱۶	علمی بودن ایدئولوژی شیعه
۱۸	موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب
۱۸	تهمت غلو به شیعه
۲۰	ارتباط شیعه با معتزله
۲۰	سرگزینش امامان
۲۲	علم خدا و علم غیب معصومین
۲۳	جلوه عملکردهای ائمه
۲۳	قلمرو رهبری امام
۲۵	تعداد امامان شیعه
۲۶	اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام
۲۷	منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام
۲۸	قرآن و مهدویت
۲۹	عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدیدیان
۲۹	تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی

- ۳۰ ..... مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص
- ۳۱ ..... اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی
- ۳۲ ..... اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر بعد از رحلت امام حسن
- ۳۲ ..... القاب امام دوازدهم
- ۳۳ ..... لقب القائم
- ۳۶ ..... دو نوع غیبت
- ۳۷ ..... تولد معجزآسای امام زمان علیه السلام
- ۳۸ ..... فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط
- ۳۸ ..... مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار
- ۳۹ ..... قاعده لطف و امامت امام غایب
- ۴۰ ..... مسأله بداء و حدیث ابی حمزه
- ۴۵ ..... عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت

## گفتمان مهدویت

## مشخصات کتاب

عنوان: گفتمان مهدویت تالیف: آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۲۹۷ تحقیق و ویرایش: واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران  
 مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۷ مشخصات ظاهری: ۲۴۶ ص شابک: ۶۲۵۰ ریال ۶۷۰۵-۹۶۴-X؛  
 ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم) یادداشت: (چاپ دوم: ۱۳۸۰) یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۲ یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۵ یادداشت:  
 کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: مهدویت موضوع: امامت موضوع: شیعه امامیه - عقاید شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم).  
 واحد تحقیقات شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۲۴/ص ۲۳ گ ۷ ۱۳۷۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲  
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۰۲۸۷

## پیشگفتار

(یا صاحب الزمان ادرکنا) خدا همه خلایق را به «اطاعت از حضرت مهدی (علیه السلام)» فرا خوانده است، زیرا اطاعت از او «اطاعت از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)» است و اطاعت از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) «اطاعت از پروردگار جل جلاله»، و خدا همه عالم را برای عبادت و اطاعت از خویش آفرید. (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). [۱]. «من جنّ و بشر را جز برای عبادت خویش نیافریدم». برای «اطاعت از مهدی (علیه السلام)» باید ولایت و محبت او را در دل داشت، و برای حصول محبت او باید او را شناخت. بدون «شناخت» مهدی (علیه السلام) «محبت» او در دل نمی نشیند. و بدون محبت او اطاعت و «تبعیت» از او شکل نمی گیرد. و بدون تبعیت از او «دین داری» تحقق نمی پذیرد. و بدون دین داری سرگشتگی و «ضلالت» و واماندن در ظلمات قطعی خواهد بود و چنین است که در مقام دعا به ما آموخته اند: «اللّٰهُمَّ عَزِّفْنِي حَجَّتَكَ فَانَّكَ ان لَمْ تَعَزِّفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَن دِينِي». [۲]. «خدایا حجت خویش را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از مسیر دین خویش گمراه خواهم شد». و فرموده اند: «من انکر المهدی فقد کفر». «هر کس مهدی (علیه السلام) را انکار کند، کافر گردیده است». و فرموده اند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». [۳]. «هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است». بر این اساس است که دین اسلام جز در محدوده «تشیع» که همان تبعیت دینی است شکل نمی گیرد. و تبعیت از فرامین دینی جز بر اساس «امامت» که همان رهبری الهی است معنا پیدا نمی کند. و اعتقاد به امامت و رهبری در دوران پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، جز با قبول «مهدویت» که همان جهان شمولی هدایت است سامان نمی یابد. «تشیع» چیزی جز حقیقت اسلام ناب محمدی نیست. «امامت» چیزی جز استمرار رسالت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست. و «مهدویت» چیزی جز حیات و پویایی امامت در عصر غیبت، و حاکمیت جهانی یافتن توحید و عدالت در عصر ظهور نیست. همین نوع نگرش است که دشمنان اسلام را در طی تاریخ به توطئه چینی و دسیسه ورزی های گوناگون برای محو تشیع و امامت و مهدویت وادار ساخته است. همواره به منظور پیدایش زمینه برای فعالیت پیروان کفر و نفاق، رهروان راه «تشیع» تحت فشار قرار گرفته اند. به انگیزه تقویت اسلام خلافت و توجیه مصلحت طلبی های مسلمان نمایان حاکم، پیرامون «امامت» شبهه انگیزی شده است. و برای سرکوبی مبارزان و ناامید ساختن مصلحان، اصل «مهدویت» مورد انکار واقع گردیده است. با این همه تنها «اصالت تشیع»، «غنا امامت» و «اعتبار مهدویت» بوده است که بقای سنت راستین پیامبری و تحقق پذیری تعالیم قرآنی و رشد معارف آینده ساز و آرمان گرای ولایی را تضمین نموده است. کتابی که پیش رو دارید، یکی از تألیفات گرانمایه استاد عالیقدر و محقق صاحب نام، آیه الله العظمی صافی گلپایگانی است که با بهره گیری از شیوه پرسش و پاسخ که یکی از مؤثرترین شیوه های بررسی و نگارش است پیرامون سه

محور اساسی «تشیع»، «امامت» و «مهدویت» نگاشته شده و شبهه‌های موجود را در حدّ ضرورت و مجال مختصر این مجموعه، پاسخ گفته است. و من الله التوفیق واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران شعبان ۱۴۱۹ پاورقی [۱] سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶. [۲] کافی ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵. [۳] بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۴۱.

## مقدمه مؤلف

بسمه تعالی مطالبی که خوانندگان محترم در این رساله مطالعه می‌فرمایند، توضیحاتی است درباره امامت و رهبری امت و اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی صاحب الامر ارواح العالمین له الفداه که بصورت پرسش و پاسخ تقدیم می‌شود. امید است در آستان فرشته دربان آن قطب جهان و ولی دوران و کشف امان و صاحب عصر و زمان (علیه السلام) به عنوان ران ملخی از مور بسیار ضعیف و ناتوان و نیازمند به عنایات آن رهبر خوبان، به شرف قبول نایل آید. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

## عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع

آیا عوامل تاریخی در پیدایش تشیع مؤثر بوده است؟ یا این آیین یک برنامه اعتقادی است که از آیات قرآن و فرمایشات صریح رسول خدا استفاده شده است؟ در این جا برای روشن شدن موضوع و این که در پیدایش شیعه و اعتقاد به وجود امام منجی (علیه السلام)، حوادث و علل تاریخی هیچ نقشی نداشته اند و تمامی اعتقادات شیعه یک برنامه تمام عیار اسلامی است که از همان منابع و مآخذی که سائر معتقدات مسلمانان از مبدأ تا معاد استفاده می‌شوند، اخذ شده اند به توضیح چند مطلب می‌پردازیم: الف پی ریزی و شکل گیری تشیع در عصر رسالت: بر طبق دلایل محکم تاریخی و احادیث متواتر پی ریزی و شکل گیری تشیع در همان عصر رسالت انجام گرفته است و از سال های آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) این کار شروع شده و از طریق طرح حدیث ثقلین و ابلاغ رسمی و همگانی آن در جریان غدیر خم و... پایان یافته است. البته رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در آن بیماری که منجر به رحلت شان شد می‌خواستند که آن به صورت کتبی هم نوشته شود که به شهادت ادله محکم تاریخی و روایات معتبر با منع عمر و بی ادبی بی که به پیامبر خدا شد آن حضرت را از نوشتن آن بازداشتند. اصول اعتقادی شیعه در جای جای رهنمودهای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مورد اشاره قرار گرفته است، به عنوان مثال رهبری امت اسلام بارها در فرصت های مناسب در سخنان حضرت رسول به چشم می‌خورد و اهمیت مسأله امامت به اندازه ای در فرمایشات آن حضرت مورد تأکید واقع شده است که حتی در ضمن یک روایت معروف و بلکه متواتر فرموده اند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». [۱]. «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است». [مرگ در حال جهل به امام با مردن در دوره جاهلیت برابر و بلکه عین آن شمرده شده است و یا اینکه شرایط امام چیست و امام از چه طایفه ای است و اینکه عدد ائمه (علیهم السلام) دوازده نفرند، همه بر حسب روایات متواتر از طرف شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان شده است. همچنین صفات علمی و روحی امام و این که باید اعلم و اکمل از همه باشد و نیز این مطلب که جانشینی پیامبر و امامت امت بعد از آن حضرت یک منصب الهی است که مثل اصل رسالت از سوی خدا برگزیده می‌شود و بسیاری امور دیگر که در قرآن و مصادر روایی مطرح شده است. فکر شیعی در همان سال های اول ظهور اسلام بر اساس متون اصلی اسلام پی ریزی شده است ولی در آن عصر در برابر تفکر شیعی فکر مخالفی که مدت ها بعد با عنوان فکر سنی نامیده شد قرار نگرفته بود و اسلام و مسلمانان به دو شعبه تقسیم نشده بودند. زیرا افرادی که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فکر مخالف را که موجب انشعاب در صفوف مسلمین شد مطرح کردند، در حیات آن حضرت به طور علنی در برابر اسلام ناب که بعدها به نام اسلام شیعی معروف شد نمی‌توانستند موضع گیری نمایند. این انشعاب به طور رسمی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با اجتماع عده ای در سقیفه و تعیین



جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خودنمایی کرد. باید اضافه کنیم که بر طبق رهنمودهای ارائه شده در قرآن کریم یک مرجع و منبع معتبر به منظور تفسیر و تنظیم و تشریح عقاید در اسلام پیش بینی شده و در آیات متعدد از جمله در سوره نساء به آن تصریح شده است: (...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ). [۲]. «در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد.» [از این آیه اصل اختصاص رهبری به رسول و اولی الامر که همان امامان معصوم اند استفاده می شود. برحسب احادیث متواتر، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) این مرجع صالح را که همان عترت آن حضرت و ائمه اهل بیت هستند به صراحت معرفی کردند و فرمودند: آن ها با قرآن و قرآن با آن هاست و از هم جدا نخواهند شد. و حتی در ضمن یک حدیث اضافه کردند: «فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتھال المبطلین» [۳]. «در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، کسانی هستند که در دین استوارند و هرگونه تحریف غلو کنندگان و فتنه اهل باطل را، از دین دور می کنند.»] ب مبدأ طرح مسأله خلافت: مسأله «رهبری امت در دوره بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)» از همان آغاز بعثت و نزول وحی کم و بیش مورد توجه بوده است و حتی داستان آن شخص که ایمان آوردن به آن حضرت را مشروط به این کرد که بعد از آن حضرت رهبری با او باشد ولی حضرت نپذیرفتند مشهور است. اصل دیدگاه شیعه در مورد جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مطلبی است که در زمان آن حضرت به دستور خدا و به وسیله شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به همه مردم اعلام شد و در آن زمان کسی با آن مخالف نکرد بلکه همه مردم حتی کسانی که بعدها جریان سقیفه را به وجود آوردند، شادی کردند و ضمن بیعت آن را تبریک گفتند، اما توطئه ها و نقش کشی های سرّی را از همان لحظه شروع کردند و تا آن جا پیش رفتند که می خواستند پیامبر را ترور کنند. بعد از پیامبر مسأله به صورت بحرانی متجلی شد و مخالفان با شدت و قساوت فوق العاده به اسم مصلحت وارد عمل شدند و با تهدید و جو سازی فضایی را به وجود آوردند که در نهایت با برنامه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اعلام کرده بودند مخالفت نمودند تا آن جا که نسبت به مقام قدس حضرت زهرا (علیها السلام) مرتکب اهانت و جسارت شدند و سیر تاریخ مسلمین را از مسیری که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) معین کرده بود منحرف نمودند. با خشونت بی اندازه ای که نشان دادند حتی حرمت یگانه فرزند پیامبر را هتک نمودند البته در سال های اول دو تفکر شیعی و سنی با تدبیری که علی (علیه السلام) در پیش گرفتند، به طور شدید و علنی رو در رو قرار نگرفت و فقط مسأله در اذهان آنان که به مشروعیت حکومت می اندیشیدند باقی بود و سایرین هم که بی تفاوت یا وابسته به حزب حاکم بودند بحثی از آن به میان نمی آوردند و چه بسا که آن را پایان یافته می شمردند ولی افرادی مثل عمر بن الخطاب متوجه بودند که با وجود آن برنامه های اعلام شده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عمل شان همواره از لحاظ مشروعیت مورد سؤال قرار خواهد گرفت لذا با اعمال سیاست های خاصی از بازگشت مردم به آن تفکر اصیل اسلامی جلوگیری می کردند و به همین علت بود که تا حدود یک قرن و نیم روایت حدیث از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ممنوع کردند و چون عمر می دانست پس از او اگر برای کنار زدن علی (علیه السلام) چاره ای نیندیشد حتماً او روی کار خواهد آمد نقشه تازه ای کشید. او می دانست اگر آن وصیت را که معلوم نشد واقعی است یا عثمان در وصیت نامه نوشت به ابوبکر نسبت ندهد بعد از مرگ عمر تفکر شیعی به صورت شدیدتر دوباره مطرح و نقشه های آن ها نقش بر آب خواهد شد. از این رو مسأله شورای شش نفری را طراحی کرد و طوری برنامه آن را تعیین نمود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز هم خانه نشین شود. با این حال در این جا نیز برنامه تعیین شده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خاطره ها تجدید شد و بالاخره در اواخر دوره عثمان که مظالم وی موجب خشم و نفرت عموم، نسبت به او شد و مسلمانان را به قیام بر علیه او برانگیخت. به این ترتیب، بار دیگر مسأله جانشینی پیامبر از نو مطرح گردید و بسیاری از صحابه به همان دستور اصلی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگشتند و علی (علیه السلام) را جانشین به حق پیامبر اعلام کردند و اطاعت و جهاد در تحت فرمان او را بالاترین عبادات دانستند. بنابر این عقیده شیعه درباره جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

هیچ گاه به فراموشی سپرده نشد و قلب مردم همیشه از تعلق خاطر به اهل بیت و این که آن‌ها مظلوم واقع شده‌اند و حقشان غصب شده است خالی نبود و گفته‌های شخصیت‌ها و شعر شعرائی چون فرزدق در برابر هشام، مطرح بودن این دیدگاه شیعی را آشکار می‌سازد و حتی فردی مثل موسی بن نصیر حاکم آفریقا که غلام او طارق، اسپانیا را فتح کرد با این که جزو کارگزاران حکومت بنی امیه بود از طرف داران تفکر شیعه است و سرانجام با آن همه خدماتی که از او صادر شد به همین خاطر اموالش مصادره شد و از کار برکنار گردید. و حتی کار به آنجا منجر شد که این دیدگاه در خاندان معاویه و یزید نفوذ کرد و پسر یزید بن معاویه به طور رسمی جدّ و پدرش را محکوم و به حق حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) اعتراف کرد. و در دوره بنی عباس هم مسأله به همین وضع بود. حقانیت تفکر شیعی و اصالت آن اگر چه از نظر سیاست حکومتی نمی‌بایست مطرح شود و پیروان این تفکر نباید مسؤولیت‌های دولتی داشته باشند، ولی کار به آنجا رسید که خود حکام ظالم و غاصب بنی عباس مثل منصور و هارون و مأمون متوجه حقانیت این تفکر شیعی شدند، هر چند در عمل آن را سرکوب می‌کردند. «منتصر» و برخی دیگر از حاکمان بنی عباس در نتیجه گسترش تفکر شیعه در زمینه جانشینی پیامبر به این دیدگاه تمایل پیدا کردند و حتی گفته‌اند «ناصر» که در زمان وی سرداب غیبت در سامرا بازسازی شد خود را شیعه معرفی کرد و نقل می‌کنند که خود را نایب حضرت امام دوازدهم حضرت مهدی (علیه السلام) می‌دانست. از مجموعه این مطالب معلوم می‌شود اسلام راستین که همان تفکر شیعی و اسلام مطرح در عصر رسالت است در طول این چهارده قرن مطرح بوده است و تاریخ در بهوجود آمدن این دیدگاه هیچ دخالتی نداشته است بلکه وجود این دیدگاه در پیدا شدن حرکت‌ها و نهضت‌ها و قیام‌ها و حوادث بزرگ مؤثر بوده است و به عکس آن چه برخی افراد بسیار ساده و کم‌اطلاع فکر می‌کنند باید گفت حکومت شیعی در مصر، آفریقا و دیالمه در ایران و عراق و بالاخره قیام صفویه همه حوادثی بودند که دیدگاه شیعی آن‌ها را به وجود آورد و گرنه آن‌ها در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ نقشی نداشته‌اند. ج‌تسنن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت: این تحلیل که تشیع هم مانند تسنن از آغاز شکل سیاسی داشته و به تدریج پشتوانه مذهبی یافته است صحیح نیست. مخالفت با جانشین اعلام شده از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جنبه سیاسی داشت و همان سیاست موجب انشعاب و اختلاف شد و نظر جدیدی را در برابر اعتقاد به امامت بهوجود آورد و باعث شد که پیروان اسلام اصیل و ناب به صورت یک فرقه و با نام شیعه جهت‌گیری سیاسی داشته باشند. ولی سیاستی را که شیعه پس از این جریان به عنوان یک گروه سیاسی دنبال کرد بر اساس تعالیم واقعی اسلام بود و پیش از آن که رنگ سیاسی بگیرد یک اصل عقیدتی و دینی بود و عقیده‌ای بود که سیاست را نیز فرا گرفته بود. از این رو سیاست‌مداران با این عقیده مخالفت می‌کردند و کوشش می‌کردند که در برابر آن یک فرقه و جریان فکری تازه‌ای مطرح کنند و از این طریق به سیاستی که خلافت را از مسیر تعیین شده منحرف ساخت با صرف مخارج بسیاری و تطمیع و تهدید و ارباب در دوره‌های بعد شکل مذهبی دادند. البته این جریان صرفاً خواهان در دست داشتن مدیریت جامعه بود و اگر در دیدگاه شیعه این جنبه را نمی‌دیدند با آن معارضه نمی‌نمودند و در برابر آن فرقه‌ای به نام اهل سنت راه نمی‌انداختند. بنابر این سیاست، عامل مخالفت با تشیع و برنامه اعلام شده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گردید و در آغاز سردمداران این سیاست بدون این که تفکر روشنی ارائه دهند در آن وضع آشفته دست به کار شدند. عوامل زیادی که عمده آن ملاحظه خطر نابودی اسلام از درگیری مسلحانه داخلی بود رقبای مذهبی سیاسی آن‌ها را از دست به شمشیر بردن باز می‌داشت، این کار رهبران مخالف تفکر شیعی را در به دست گرفتن زمام امور یاری داد. با اینکه آن‌ها تفکر ثابتی که در عمل از آن پیروی کنند نداشتند و اصل بیعت و گزینش مردم را هم هیچ گاه محترم نشمردند پایه حکومت آن‌ها زور و ارباب بود. بعد از ماجرای سقیفه که سبب روی کار آمدن ابوبکر شد، عمر با خشونت و غلظت خاصی که داشت شمشیر کشیده در کوچه‌ها می‌گشت و مردم را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمود و کار این اجبار تا آنجا رسید که از علی (علیه السلام) نیز خواهان بیعت شدند و آن حضرت را نیز برای بیعت گرفتن پس از جسارت‌های ناگفتنی به حضرت زهرا (علیها

السلام) و هتک حرمت خانه او با زور به مسجد بردند. حکومت خود عمر که بر طبق ادعای خودشان، به وصیت ابوبکر شکل گرفت چنین بود که گفتند وقتی ابوبکر در حال جان دادن بود گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد در صدد وصیت کردن برآمد و در این حال وی بی آن که حاکم بعد از خود را معرفی نماید عثمان اسم عمر را در وصیت نامه نوشت. وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را تأیید کرد! هر چه بود آیا اصلاً وصیت در میان بود یا نه؟ در هر حال عمر روی کار آمد و کسی هم در این جا به ابوبکر نگفت: «غلب علیه الوجع» [۴] به گفته این مریض که هوشش را از دست داده است اعتباری نیست، اما به همین بهانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از نوشتن وصیت منع کردند! در هر حال با تعیین ابوبکر، عمر زمام امور را به دست گرفت و خود او برای بعد از خودش شورای شش نفری معین کرد. پس معلوم شد که هیچ تفکر منسجمی که بر پایه حق مردم در گزینش مبتنی باشد در کار نبوده است ولی وقتی عثمان کشته شد، مسلمانان به در خانه حضرت علی (علیه السلام) هجوم آوردند اگر چه او از نظر شیعه خلیفه به حق بود همه با او بیعت کردند. بعدها اگر چه مخالفین تفکر شیعی در کتاب های خود کوشیدند مبنایی شرعی برای حکومت بیابند و بیعت عامه یا اهل حل و عقد و حرف های متناقض دیگر و حتی غلبه و زور را به عنوان مبنی مطرح کنند ولی در حقیقت غیر از زور چیز دیگری معیار نبود و به گونه ای عمل کردند که مردم غیر از بیعت با ولی عهدی که خلیفه معین کرده بود چاره ای نداشتند. بنابر این مخالفان شیعه، در حکومت هیچ برنامه کلی نداشتند و حتی در دوره معاصر یکی از بزرگ ترین پژوهش گران آن ها که این حقیقت را دریافته است می گوید: اصلاً اسلام در سیاست تعیین حاکم، روش خاصی را پیش بینی نکرده است و به هر صورت که خود مردم تعیین کنند همان صورت، حکم قانونی پیدا می کند و جاری می شود. د عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی: حقیقت این است که عامل اصلی آن تقسیم حب جاه و ریاست بود. برخی دیدند با وضعی که پیش آمده آن ها در رهبری آینده، سهمی ندارند لذا از همان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به دسته بندی ها روی آوردند و از طریق طرح نقشه هایی وارد میدان شدند و از جمله نقشه های مهم آن ها این بود که یک جریان فکری جدیدی را در مقابل دیدگاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) طرح و سپس تبلیغ کردند و شعار «حسبنا کتاب الله» سر دادند تا از اعتبار نصوص موجود درباره اصل امامت بکاهند و در نهایت آن را بی اعتبار معرفی نمایند، به همین سبب وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خواست وصیت خود را بنویسد، چون می دانستند که این وصیت کتبی موجب تقویت وصیت های شفاهی است، به شدت مانع شدند و عمر به تعبیری که اهل سنت هم آن را نقل کرده اند گفت: «غلب علیه الوجع! حسبنا کتاب الله». [۵]. [این سخنان را پیامبر از شدت درد و غلبه مرض می گوید! کتاب خدا برای ما کافی است.]. بنا به نقل بعضی دیگر، او گفت: «ان الرجل لیهجر». [۶]. [پیامبر هذیان می گوید] «نعوذ بالله». [در هر صورت وی مانع شد و گفت: «حسبنا کتاب الله» یعنی ما به وصیت پیامبر و تصریحات او نیازی نداریم. لقب شیعه به پیروان حضرت علی (علیه السلام) در همان عصر، توسط شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) داده شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیروان مخلص او را شیعه نامید ولی این کار موجب تقسیم مسلمانان به دو گروه نشد. اگر چه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و... در همان عصر به حضرت علی (علیه السلام) اعتقاد خاص داشتند و در مقابل هم، مخالفین هنوز گروه مستقلی نبودند و این رهنمودهای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره اصل امامت به این معنا بود که همگان از حضرت علی (علیه السلام) پیروی نمایند. اما مخالفت با این دستور بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) علنی شد و مسأله حب ریاست و حکومت بر مردم همان چیزی که برخی آرزومند آن بودند موجب شد عده ای علی رغم تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به جاننشینی علی (علیه السلام) با آن به مخالفت برخاستند و در جمعیت مسلمانان تفرقه ایجاد کردند. و اگر بخواهیم پرده پوشی کنیم و برای این تقسیم توجیه دیگری هر چند غیر واقعی ارائه کنیم، باید بگوییم این تفرقه از آن جا شروع شد که جمعی از مسلمانان به خاطر ضعف ایمانی که داشتند اصالت گفته ها و راهنمایی های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را در حد وحی معتبر نمی دانستند و گمان می کردند کتاب خدا برای هدایت مردم کافی است و نیازی به گفته های پیامبر (صلی الله علیه

وآله وسلم) نیست. مثل این که خود را با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در درک مبانی و مقاصد قرآن هم ردیف می‌دیدند. بنا بر این تابع برنامه و راهی که او تعیین فرموده بود، نشدند و نظر شخصی و مصلحت و مفسده‌ای را که خود درک می‌کردند، بر دستورهای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مقدم داشتند و یا این که برخی از دستورهای آن حضرت را حکومتی و مربوط به مدیریت جامعه قلم داد کردند و آن‌ها را به مقتضای شرایط تغییر پذیر دانستند. آن‌ها مسأله خلافت را هم از همین امور فرض می‌کردند و معتقد بودند هر چند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جانشین خود را منصوب نموده باشد چون سخن و عمل آن حضرت به زعم آن‌ها به اندازه وحی اعتبار ندارد، در نتیجه مخالفت با آن جایز است و از همین رو بعد از رحلت آن حضرت این افراد دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ناشنیده گرفتند و آن را کنار گذاردند و با این بهانه‌گیری‌های نادرست خلافت را از مسیری که معین شده بود خارج کردند. این‌ها اگر چه برای مدیریت جامعه در آن شرایط، نظام فکری درستی که خلافت بر آن استوار شود در دست نداشتند، با این همه اصرار می‌کردند که شخصی که برگزیده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است نباید یا مصلحت نیست عهده دار مدیریت جامعه باشد. و این در حالی بود که آن‌ها در بعضی مسائل برای اجرای دستور دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پافشاری می‌کردند ولی در این مسأله به عکس عمل کردند، همان طور که «اسامه» را وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان امیر لشکر معرفی کرد آن‌ها وی را در امارتش باقی نگذاشتند. در هر صورت آن‌ها برای خود این حق را قائل بودند که در دستورهای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تصرف نمایند و هر تغییر و تبدیلی را که به گمان خود لازم می‌دانند انجام دهند و به عذرهای بدتر از گناه متوسل شوند. در برابر این‌ها حضرت علی (علیه السلام) و تنی چند از پیروان ایشان بودند که معتقد به حقانیت تعالیم و دستورهای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و می‌گفتند کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حکم و وحی را دارد بلکه خود وحی است چرا که قرآن در این باره می‌فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). [۷]. «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آن چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!». [و مقصود از (...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...)]. [۸]. «آن چه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید و اجرا کنید و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید». [امر و نهی‌های آن حضرت است که باید بی‌کم و کاست اجرا گردد و ما هرگز از ارشادات و تعالیم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بی‌نیاز نیستیم. و دین اسلام از هر جهت جامع و کامل است و نقص و کمبود در آن متصور نیست. در اصطلاح به این گروه اهل نص می‌گویند. این‌ها می‌گفتند باب تأویل و توجیه در این احادیث بسته است و خلافت حضرت علی (علیه السلام) به امر خدا از طریق وحی به پیامبر (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...) [۹]. «ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً به مردم برسان!». [ابلاغ شده است. در هر حال مسلمانان این گونه به دو دسته تقسیم شدند و حقیقت آن است که به کار بردن تعبیر «اهل سنت» در مورد آن گروهی که سنت را رد و در آن تصرف و تأویل می‌کنند صحیح نیست بلکه سزاوار به این عنوان همان کسانی هستند که به قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پای بند بوده و هستند. در ضمن منظور کسانی که با تمسک به جمله: «حسبنا کتاب الله» مسلمانان را به دو دسته تقسیم کردند این است که اصل موضوع رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همان کتاب الله است و نیازی به سنت پیامبر نیست! هر چند این دسته با طرز فکری که داشتند با دستور صریح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره حضرت علی (علیه السلام) مخالفت کردند ولی بعد از آن که حضرت علی (علیه السلام) را خانه نشین نمودند در موارد زیادی به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بازگشتند. چون دیدند این مبنای فکری غلط آن‌ها پیش نمی‌رود با سر دادن شعار «حسبنا کتاب الله» نمی‌توان احکام مورد نیاز را بدست آورد و مشکلات جامعه را حل کرد. البته مخالفان تفکر شیعی از این شعار بهره‌کافی بردند و گروه زیادی را که اغلب عامی و ناآگاه بودند فریب دادند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را از نوشتن وصیت بازداشتند، آن‌هایی را که می‌گفتند باید دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را درباره خلافت حضرت علی (صلی الله علیه وآله وسلم) محترم شمرد با این بهانه کنار گذاشتند و اصل

را بر این گذاردند که فقط قرآن محور است. هدف آن‌ها این بود که سخن از حدیث غدیر و یوم الدار و احادیث دیگر پیش نیاید و بعدها که دیدند بدون احادیث نمی‌توانند امور را اداره کنند به اجتهاد در برابر احادیث دست زدند و در احکام خدا تصرف نمودند و به تأویل و توجیه و عمل به قیاس روی آوردند و بسیاری از نصوص را مورد تردید قرار دادند. پیدایش مذهب تشیع همچون پیدایش اصل اسلام به حوادث تاریخی ارتباط ندارد. البته حوادث در موضع گیری‌های سیاسی افراد و وقوع بعضی رویدادها مؤثر بوده و هست اما در همه امور علت اصلی نیست، به عنوان مثال: از جمله اسباب و حکمت‌های غیبت امام زمان (علیه السلام) به دلالت بعضی از اخبار این بوده است که به بیعت با حاکمان ستمگر مبتلا نشود و...، اما وجود آن حضرت و اصل غیبت ایشان بر طبق احادیث متواتر یک امر محقق الوقوع بوده که برنامه آن از پیش معین شده بود و طبق آن پیش آمده است. نه این که مسأله امامت به تدریج در طول زمان پیش آمده است و سیر تاریخ ضرورت آن را لازم گرفته است. از بررسی‌های تاریخی به روشنی معلوم می‌شود که این جریان فکری اهل تسنن درباره خلافت است که در نتیجه یک سلسله علل تاریخی به وجود آمده است و گرنه تفکر شیعی درباره اصل امامت همان گونه که بارها بیان شد از همان آغاز بعثت در نتیجه دستور خدا و رهنمودهای روشن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پایه ریزی شده است. بنابر این این تفکر شیعی بود که تاریخ ساز شد نه اینکه تاریخ آن را ساخته است. مخالفین تفکر شیعی می‌گویند در این باره رهنمودی از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در کار نبود، لذا پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نگرانی و تشویشی که مسلمانان را فراگرفت موجب شد که آن‌ها شخصی را به عنوان خلیفه تعیین کنند و این کار در سقیفه پس از بحث و کنکاش‌های زیادی انجام گرفت که نتیجه آن این شد که ابوبکر به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) انتخاب شد و پس از آن ابوبکر هم برای جلوگیری از وقایع ناگوار و هرج و مرج در جامعه، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و عمر هم یک شورای شش نفری را برای بعد از خود تعیین نمود! که در این باره تصمیم بگیرد. همه این رویدادها علل خاصی داشت که اغراض سیاسی در رأس آن‌ها بود گرچه طرف داران این دیدگاه سعی دارند این رخ داد مهم تاریخی را طبیعی جلوه دهند ولی واقعیت‌ها در طبیعی بودن این حرکت خدشه وارد می‌سازد. و در مقابل دیدگاه شیعه درباره امامت را به طرق مختلف مورد تأیید قرار می‌دهد. ه اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت (علیهم السلام): پشتیبانی از رهبری اهل بیت (علیهم السلام) از ابتدای امر بر اساس تعالیم اسلامی انجام می‌گرفت. کسانی که با سقیفه و جانشینی ابوبکر مخالفت می‌کردند، انگیزه‌ای غیر از انجام تکلیف دینی و پاس داری از تعالیم و رهنمودهای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نداشتند. مراجعه به کتاب‌هایی چون «اصل الشیعه و اصولها»، «تاریخ الشیعه» و «الشیعه فی التاریخ» و دهها کتاب دیگر از شیعه و سنی حداقل این مطلب را اثبات می‌نماید که گرایش به تشیع از اول فقط یک انگیزه مذهبی داشته است. خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه این را تأیید می‌کند که جای گاه واقعی اهل بیت (علیهم السلام) همانا رهبری مادی معنوی و مذهبی مردم بوده است که حکومت از فروع آن به شمار می‌آید. پاورقی [۱] بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۸. در ضمن بیان علامه مجلسی. [۲] سوره نساء (۴)، آیه ۸۳. [۳] بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱. [۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵. [۵] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵. [۶] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵. [۷] سوره نجم (۵۳)، آیه ۳۴. [۸] سوره حشر (۵۹)، آیه ۷. [۹] سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

### شیعه و قیام مسلحانه

آیا از جمله شرط‌های امامت امام، قیام مسلحانه است؟ و آیا قیام مسلحانه به طور مطلق و در هر شرایطی جزء برنامه‌های شیعه است؟ یعنی شیعه باید همواره در حال نبرد مسلحانه با نظام‌های ستمگر حاکم باشد؟ یا این که در این موضوع نیز همان شرایطی که در امر به معروف و نهی از منکر مطرح است مورد نظر می‌باشد؟ و دیگر این که در قیام‌های مسلحانه علیه حکومت بنی امیه، شیعه چه نقشی داشته است؟ شیعه در برنامه جهاد با کفار غیر از برنامه اسلام که در کتاب‌های فقه مشروحاً بیان شده برنامه دیگر ندارد



که بسیاری از فقها شرط وجوب آن را حضور امام و دعوت او به جهاد می دانند. ولی در دفاع از کیان اسلام و نوامیس مسلمین و دفع هجوم دشمنان از حدود و ثغور اسلامی خواه این فیزیکی باشد یا فرهنگی و یا اقتصادی یک تکلیف واجب همگانی است و حتی به حکم آیه شریفه: (وَاعْتَدُوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِيدُوا اللَّهُ وَعِيدُواكُمْ). [۱]. «هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آن‌ها دشمنان آماده سازید! و همچنین اسب‌های ورزیده برای میدان نبرد تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!». [آمادگی برای حفظ و حراست از مرزهای فیزیکی و فرهنگی یک تکلیف واجب الهی است. منتهی در جبهه جنگ و نبرد فیزیکی از طریق تهیه اسلحه نظامی و در جبهه دفاع فرهنگی و اقتصادی از طریق آماده کردن ابزارهای خاص آن و در این جهت عصر حضور امام (علیه السلام) با دوره غیبت فرق نمی کند. همان طور که خانه مسلمان و عیال و مال و جان او باید مأمون از خطر و هجوم بیگانگان باشد، «و من قتل دون ماله فهو شهید» [۲].] «و هر کس که برای دفاع از دارایی خویش کشته گردد شهید است.» [وطن اسلامی هم که خانه همه است باید از خطر در امان باشد. این اجمال برنامه در برخورد با دشمنان خارجی است. اما در برخورد با جریان‌های ضد اسلام داخلی و عواملی که از داخل منافقانه برای مقاصد جاه طلبانه به اسلام و مسلمین ضربه می زنند، موضعی که برای دفع این مفسد انجام می شود باید در حدی باشد که بتواند آن حرکت ضد اسلامی را برطرف نماید. البته در مواردی که این حرکت، کیان اسلام را در خطر اندازد یا احکام اسلام و امنیت جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد و دفع این خطر به حرکت نظامی نیاز پیدا کند در چنین شرایطی قیام مسلحانه واجب می شود. خلاصه در تفکر شیعی بی تفاوتی در مقابل جریان‌های مخالف و ظالمانه محکوم است. مسلمان باید به تمام اموری که به عزت و شوکت اسلام و مسلمین و اعلاء کلمه الله است ارتباط پیدا می کند اهمیت بدهد در هر مورد به وظیفه و تکلیف خود عمل کند. مع ذلک از شرایط امامت چنانکه به زیدیه نسبت می دهند قیام مسلحانه نیست و چنین نیست که هر رهبر گروه مسلحانه هر چند از سادات و خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) باشد امام به حساب بیاید و کسی که به ظاهر قیام و مبارزه مسلحانه نداشت به این بهانه نمی شود او را غیر امام دانست، چنانکه در مورد امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) چنین بود. چون اولاً: سیاست غیر مسلحانه آن‌ها در اعلاء کلمه اسلام و حراست از حق و نگهداری از شرع در زمان خودشان از قیام مسلحانه کارسازتر بوده است. ثانیاً: همان طور که در حدیث محمود بن لبید از حضرت زهرا (علیها السلام) روایت شده است «مثل الامام مثل الكعبة اذ يؤتى و لا یأتی» [۳] وظیفه مردم است که گرد شمع وجود امام اجتماع کنند و برای نصرت او و اعلاء کلمه اسلام و پاس داری از اهداف دین اعلام حضور کنند در آن صورت امام به هر صورت که مقتضی باشد موضع گیری می کند. چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از قتل عثمان وقتی مردم با آن شور و شوق از هر طرف برای بیعت با آن حضرت هجوم آوردند، مردم را بی جواب نگذاشتند. فرمودند: «اما و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی كظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقیتم حبلها علی غاربها و السقیتم آخرها بكاس اولها و لالفیتم دنیاكم هذه ازهد عندی من عطفة عنز». [۴]. «آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاری ام قیام کرده اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم، آن وقت خوب می فهمیدید که دنیای شما با همه زینت هایش در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید!». [و امیاً در مورد قیام‌های مسلحانه علیه بنی امیه غیر از شورش‌هایی که از سوی خوارج برپا شد و هیچکدام هم به نتیجه نرسید، انگیزه و علت سائر قیام‌ها خون‌خواهی از قاتلان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و اعتراض به مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) بود و از جمله آن‌ها قیام عین الوردی و قیام مختار است که در هر دو تعداد زیادی از شیعیان شرکت داشتند و سپس قیام جناب زید و قیام‌های دیگر است که همه از محبت و موذت نسبت

به اهل بیت (علیهم السلام) و اعلام تنفر و انزجار نسبت به بنی امیه ناشی می‌شد، لذا می‌بینیم مردی چون کمیل در قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث شرکت می‌جوید و یا در قیام اخیر که منتهی به انقراض حکومت بنی امیه و قطع سلطه آن‌ها از اکثر ممالک اسلام شد. انگیزه اصلی واقعه جان سوز کربلا، و شهادت دل‌خراش زید بن علی (علیهما السلام) و یا در یک کلمه مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. بنابر این در این قیام‌های بر ضد بنی امیه آن‌چه مهم بود نقش شیعه و استفاده از مواضع مظلومانه اهل بیت (علیهم السلام) است. هر چند بعد از شهادت سیدالشهداء (علیه السلام) سائر امامان در مقام قیام برنیامدند چون اوضاع را برای برقرار شدن حکومت عدل اسلامی از طریق قیام مسلحانه مناسب نمی‌دیدند، لذا در سنگرهای دیگری به انجام تکالیف الهی خود در خصوص نشر احکام و دفع بسیاری از بدعت‌ها پرداختند. حتی در جریان آخرین قیام علیه بنی امیه بعد از پیروزی تنها شخصیتی که برای زعامت از همه سزاوارتر بود امام جعفر صادق (علیه السلام) بود، ولی با این‌که به آن حضرت این کار را پیشنهاد کردند، امام صادق (علیه السلام) از پذیرفتن آن خودداری کرد و در پیش گرفتن چنین سیاستی از جانب وی به اعتقاد شیعه در نتیجه یک فرمان از جانب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود که به وسیله وحی برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خبر داده شده بود و به علاوه هر امامی تکلیف خود را در برابر شرایط موجود بهتر از همه می‌داند، و همیشه مهم‌تر را بر سایر امور مقدم می‌نماید، در این مسأله هم اگر حضرت زعامت را می‌پذیرفت، مصالح مهم اسلام ضایع می‌شد، چون بر هر صاحب نظری روشن بود که در آن چنان شرایطی امکان اجرا احکام نورانی اسلامی و حاکمیت بخشیدن به نظام عدل اسلامی فراهم نبود. پاورقی [۱] سوره انفال (۸)، آیه ۶۰. [۲] بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۶. [۳] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۲. [۴] نهج البلاغه صبحی الصالح، خ ۳، قسمت ۱۷.

### امام صادق و مذهب تشیع

آیا امام جعفر صادق (علیه السلام) بنیان‌گذار مذهب تشیع است، یا تبیین و تشریح‌کننده آن؟ امام صادق (علیه السلام) تفکر اصیل شیعی را که چه بسا افرادی از دوستان و محبتان اهل بیت (علیهم السلام) آن را چنانکه باید نشناخته بودند به همگان شناساند و با تأسیس آن مدرسه بزرگ علمی مردم را با حقایق اسلام راستین که با پیروی از علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) تحقق می‌یابد آشنا ساخت، در حالی که در دوره‌های قبل از حضرت صادق (علیه السلام) زمینه گسترش معارف در حدی که در عصر آن حضرت بود فراهم نشده بود. این بدان معنا نیست که امام جعفر صادق (علیه السلام) بنیان‌گذار تفکر شیعی هستند، چون همان‌گونه که پیش از این بیان شد، تفکر شیعی در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به طور منسجم و مشخص بود و احادیث متواتر و ارشادات روشن گرانه نبی اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) کم و کیف آن را مشخص کرده بود و گذشت زمان و وقوع حوادث در تکمیل آن هیچ‌گونه دخالتی نداشت، البته این امور در تبلیغ و ترویج و تنظیم آن در دوره‌های بعدی به ویژه در عصر امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) مؤثر بودند و حتی خود این حوادث، حقانیت این تفکر را در مقابل تفکر مخالفان هرچه بیشتر آشکار کرد. یکی از علل پیروزی تفکر شیعی در مسأله امامت این بود که مردم در دوره حاکمیت بنی امیه اعمال و رفتارهایی را از مدعیان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مشاهده کردند که با هیچ‌یک از احکام و اصول اسلامی همخوانی نداشت. این کار حتی سبب شورش مردم علیه آن‌ها در موارد مختلفی شد، گرچه این شورش‌ها اغلب به واسطه توسل به زور شکست خورد و حکومت بنی امیه در ظاهر ادامه پیدا کرد، ولی در کل این حوادث سبب شد که زمینه رسوخ و گسترش تفکر شیعی در دل‌های مردم فراهم شود.

### پیش از امام صادق

آیا مذهب تشیع در فرمایشات پیشوایان دینی پیش از امام صادق (علیه السلام) نیز مورد بحث قرار گرفته است؟ چنانکه پیشتر گفتیم تشیع یک تفکر اصیل اسلامی است که از طرف شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مطرح شده بود و هر کس می تواند این معنی را از مطالب موجود در نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم استفاده کند. امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهما السلام) ابعاد مختلف این تفکر را برای مردم شرح دادند و اطلاعات مردم را در این باره کامل کردند و افراط و تفریط های موجود در این مسأله را برطرف نمودند. آن ها ثابت نمودند که اصل امامت یک تفکر اصیل و تمام عیار اسلامی است که مرجع بیان حقیقت و حدود آن ائمه (علیهم السلام) می باشند، همان گونه که آنان مرجع تشریح و تفسیر همه مفاهیم و اصطلاحات اسلامی و آیات قرآنی می باشند وقتی موقعیت بی مانند و عظیم علمی آن ها مشخص شد همه فهمیدند که آن بزرگواران واجد همه صلاحیت ها و در عین حال یگانه منبع قابل اعتماد در شناخت اصل امامت و مفهوم کامل و اصیل آن می باشند، البته این بدان معنی نیست که گمان شود اصل امامت امر ابداعی آن ها یا به قول بعضی که به عالم غیب ایمان ندارند دست آورد تاریخ است. از جمله روایات معتبر در نزد اهل سنت روایات علی بن الحسین (علیه السلام) و امام محمد باقر (علیه السلام) و امام جعفر صادق (علیه السلام) است چنانکه «احمد شاکر» در شرح «الباعث الحثیث» نوشته است، موقعیت معنوی و امامت ائمه قبل از این دو امام در دل های مردم بسیار استوار بوده است. این اعتقاد که امامان قرآن ناطق هستند یعنی معانی و تعابیر خاص قرآن را می دانند قبل از امام محمد باقر (علیه السلام) در بیانات پدر بزرگوارش امام زین العابدین (علیه السلام) و قبل از او هم در روایات امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بارها مطرح شده بود و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در ضمن احادیثی که از حد تواتر هم گذشته است به این مسأله اشاره دارند و آن حضرت ائمه (علیهم السلام) را هم ردیف قرآن معرفی کرده اند، در کتاب های اهل سنت خطبه ای از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است که در آن با صراحت از قرار داشتن امامت در اهل بیت (علیهم السلام) و این که این بزرگواران یگانه مرجع و حجت الهی بر خلق اند به تفصیل سخن گفته شده است.

### علمی بودن ایدئولوژی شیعه

با توجه به این که مدیریت جامعه جز در یک زمان کوتاه پنج ساله عصر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اختیار ائمه (علیهم السلام) قرار نگرفت، برنامه حکومت دینی بر اساس دیدگاه شیعی تا چه حد از قابلیت عملی بودن برخوردار و پیاده کردن آن در جامعه امکان پذیر است؟ تفکر شیعی یک تفکر منطقی است که زمینه و امکان پیاده شدن را در متن تعلیمات خود داشته و دارد. دیدگاه شیعه در مسأله امامت این است که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) باید زمامدار دینی و سیاسی جامعه کسی باشد که به تمام احکام و اصولی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آن ها را از جانب خدا به مردم آورده است داناتر باشد؛ که بی تردید در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) غیر از علی (علیه السلام) کسی این ویژگی را نداشت، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را به جانشینی خود برگزید، سپس سایر ائمه شیعه را که در کل دوازده نفرند به ترتیب برای مردم معرفی کرد و آن ها را به جانشینی خود منصوب نمود. البته این کار بخاطر نسبت سببی آن ها با پیامبر نبود بلکه ویژگی های معنوی و توانایی های علمی و... آن ها باعث شد که خداوند از میان مردم فقط آن ها را برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برگزید. چنانکه درباره جانشینان انبیا هم قرآن می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ). [۱]. «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد». [مردم اگر بخواهند در همه امور در راه راست قدم بردارند، باید از آن ها پیروی نمایند و آن ها را ولی امر و واجب الاطاعه بدانند و اوامرشان را مثل اوامر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) محترم بشمارند، در عین حال احکام و برنامه های که در تفکر شیعی مطرح شده است امور خیالی و غیر واقعی نیستند که گفته شود امکان پیاده شدن آن ها وجود ندارد، بلکه آن ها اصیل ترین تعلیمات اسلامی اند که اگر شرایط فراهم شود در هر جامعه ای قابل اجرا هستند. اگر می بینیم



در یک بخش از تاریخ کسانی از تحقق پیدا کردن بعد سیاسی آن جلوگیری به عمل آوردند این به معنای غیر قابل تحقق بودن آن ها نیست، بلکه چون این احکام با در نظر گرفتن واقعیت های وجود انسان طراحی شده اند. لذا همه جوامع بشری به دنبال آن هستند و بر طبق اعتقاد شیعه در نهایت هم به آن خواهند رسید و این کار در آخر الزمان به وسیله آخرین حجت الهی انجام می گیرد و جامعه بشری با یک نظام و قانون واحد اداره خواهد شد. علاوه بر این که در دعوت انبیا آن چه اصل است بیان حقایق و راه نجات و راه منتهی به رستگاری است که حتی با علم به نپذیرفتن مردم باید به آن ها اعلام شود که: (إِنَّا هِدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا). [۲]. «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس!». [۲] زیرا وظیفه پیغمبر تبلیغ احکام الهی است که از جمله آن ها است اصل امامت، این مردم اند که باید دعوت انبیا را بپذیرند و در اجرا آن با انبیا و ائمه (علیهم السلام) همکاری کنند تا زمینه تحقق آن ها فراهم گردد. عملکرد ائمه (علیهم السلام) و سیاست های آن ها همه عملی و نتیجه بخش و در عین حال واقع بینانه بوده است. مثلاً عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با در نظر گرفتن شرایط واقعیات موجود بود و عملکرد حضرت مجتبی (علیه السلام) و حضرت سید الشهداء (علیه السلام) هم اینگونه بوده است هر کاری را با در نظر گرفتن شرایط موجود انجام می دادند مثلاً امام حسن مجتبی (علیه السلام) اگر با معاویه صلح کرد تمام ابعاد مسأله را در نظر گرفت و در آن شرایط کاری بهتر از آن ندید و یا امام حسین (علیه السلام) آگاهانه از بیعت با یزید امتناع کرد و تا کربلا رفت و آن مصیبت های جانکاه را پذیرا شد و در نهایت هم به مقصدی که داشت رسید. بلی اگر امام حسین (علیه السلام) در شرایط دیگری بودند یعنی می دیدند زمینه و ابزارهای به دست آوردن زمام حکومت آماده است باز برای کسب حق و دفع نامحرم از خلافت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اقدام می کردند ولی در دوره ایشان شرایط به گونه ای بود که آن حضرت می دانست زمینه مساعد برای نیل به این مقصد نیست، لذا با یک برنامه عظیم و بی مانندی که به اجرا درآوردند رستاخیزی در جهان اسلام ایجاد کردند که تا دنیا دنیا است آن رستاخیز احیاگر اسلام زنده خواهد بود. او یزید و یزیدیان و همه غاصبان خلافت را که بعد از او آمدند اگر چه به ظاهر از غضب خلافت باز نداشت ولی در باطن قلب های مردم را از آن ها منصرف کرد و نقشه های معاویه را در برانداختن اسلام نقش بر آب نمود و کاری کرد که در توصیف او بعدها گفته شد: اسلام «محمدی الحدوث و حسینی البقاء» است. سایر ائمه (علیهم السلام) هم هر یک با توجه به شرایط موجود رسالتی را که در حفظ اسلام بر عهده داشتند به خوبی انجام دادند. اعتقاد به ظهور منجی و امام دوازدهم و مصلح آخر الزمان (علیه السلام) تسلی بخش شیعه و سازنده روح مقاومت و صبر و ایستادگی در مردم بود و مانع از تسلط یابی و نومییدی و بی اعتنایی به دین شد، و آن یک اعتقادی است که در متن تعالیم تشیع و احادیث معتبر به آن تصریح شده است و در عصر حضرت باقر و صادق (علیهما السلام) این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفت و گرایش مردم به آن اصل با توجه به جنایاتی که زمامداران غاصب مرتکب می شدند بیشتر شد. مردم فهمیدند که اگر بعضی از افراد بی تفاوت در عصر صحابه یعنی پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گمان می کردند که ایجاد تغییر در اصل امامت چندان تفاوتی در برنامه های اسلامی پیش نمی آورد چه فاجعه ای به بار آورد و اسلام را چگونه از مسیر خود منحرف کرد و خلافت غاصبانه و سیله عیاشی و خوش گذرانی عده ای و به بند کشیدن مردم و بازگشت رسوم کسری و قیصر و دیگر طاغوت ها شده است. این امر سبب تقویت ایمان آن ها به اصل امامت شد و فهمیدند که فقط این تفکر است که می تواند برنامه های اسلامی را به اجرا درآورد و بر آن وضعیت اسف بار پایان دهد. بنابر این سیره و عملکرد شایسته ائمه (علیهم السلام) از یک طرف و رفتارهای ستمگرانه غاصبان خلافت از طرف دیگر سبب شد که تفکر شیعی هرچه بیشتر در دل های مردم نفوذ پیدا کند و به دنبال آن، گرایش آن ها به طرف ائمه (علیهم السلام) رو به فزونی گذاشت و از این جا است که می بینیم امام صادق (علیه السلام) در زمان خود علیرغم تلاش سردمداران حکومت چنان محبوبیت عمومی پیدا می کند که حتی شیعه را به او می شناسند. پاورقی [۱] سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۳. [۲] سوره انسان (۷۶)،

## موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب

موضع گیری شیعه در برابر زمام داران چگونه و بر چه مبنایی بوده است؟ مواضع شیعه همیشه بر اساس حفظ مصالح اسلام و بقاء دین و نفی مشروعیت حکومت های ستمگر و غاصب بوده است و همواره به عنوان یک جبهه معترض تلاش کرده است که یک حکومت مقتدر اسلامی بر پایه ولایت شرعیه ایجاد نماید. شیعه در تبیین مفاهیم شریعت تنها تابع نصوص کتاب و سنت است و با دیگران بر طبق دستور قرآن که می فرماید: (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). [۱]. «و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»] و یا به شیوه گفتگو و مناظره نیکو و در مواقعی هم بر اساس اصل تقیه که در شرائط خاصی در هر زمان و مکان کم و بیش ضرورت پیدا می کند رفتار می کند تا بتواند دیگران را به اسلام راستین و مفاهیم واقعی شریعت هدایت نماید و جامعه را از تحت سیطره زمامداران غاصب و ستمگر و کارگزاران بی رحم آن ها خارج سازد. از این جا است که می بینیم شیعه در طول تاریخ پیوسته قیام هایی علیه قدرت های مسلط داشته است. شیعه معتقد به امامت کسانی است که بارها از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به نام و عصمت آن ها تصریح شده است و شیعه در جهت گیری ها همیشه بر اساس تعلیمات اسلام و سیره شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) عمل می کند و در صورت فراهم نبودن شرایط لازم مثل بخشی از دوره زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) سکوت و کناره گیری ظاهری را بر قیام ترجیح می دهد یا مثل حضرت مجتبی (علیه السلام) رفتار می کند تا اسلام را از خطر فروپاشیدگی نجات دهد. اما واقعه کربلا و امتناع سیدالشهدا (علیه السلام) از بیعت با یزید یک قیامی بود که نه پیش از آن چنین حرکتی سابقه داشت و نه بعد از این نظیر آن دیده خواهد شد. آن حرکت برای مسلمانان یک الگو و برنامه راهگشای مبارزاتی است. اگرچه آن قیام به ظاهر سرکوب و مغلوب شد ولی در واقع یک قیام پیروزی بود چرا که اسلام راستین را زنده کرد و عوامل یأس و ناامیدی را از چهره شیعیان برطرف نمود و سبب ثبات فکری و قوت روحی آن ها گشت و پس از آن هم در بین شیعیان نهضت و یا قیامی که سرکوب شده و امیدها را به یأس مبدل نموده باشد واقع نشد و پیشوایان معصوم شیعه بر حسب روایات و به واسطه علم امامت که از آن برخوردار بودند می دانستند اعتقاد و ایمان به اهل بیت (علیهم السلام) را در دل های مردم باید گسترش داد تا از طریق ارتقاء آگاهی آن ها و تربیت نیروهای توانمند در عرصه های علمی و سیاسی و فرهنگی زمامداران غاصب را از معارضه با آن ها بازدارند، به این ترتیب زمینه حاکمیت دیدگاه های اصیل اسلامی را فراهم سازند. پاورقی [۱] سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

## تهمت غلو به شیعه

برخی از نویسندگان، فرقه هایی از غلات را، در ردیف شیعه قرار می دهند و چه بسا شیعه را به غلو متهم می سازند و ما می دانیم این یک تهمت است که در زمان ما هم این کار از طرف وهابی ها بیشتر از راه چاپ و نشر رساله هایی در بین ناآگاهان به معارف شیعه دامن زده می شود، اگر ممکن است در این باره هم کمی توضیح دهید؟ مسأله عقاید غلوآمیز در بین امم گذشته هم سابقه بیشتری دارد و در قرآن مجید در مورد یهود و نصاری می فرماید: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ). [۱]. «یهود گفتند: «عزیر پسر خدا است!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خدا است!»]. در میان مسلمانان هم این بیماری همان گونه که حدیث: «تسلكن سبل من كان قبلکم حذوا التعل بالتعل والقده بالقده حتى لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه». [۲]. «هر آینه راه هایی را خواهید پیمود که پیشینیان پیمودند، پا به پا و گوش تا گوش، حتی اگر یکی از آن ها در سوراخ سوسماری وارد شده باشد شما هم وارد خواهید شد.»] به آن دلالت دارد به صورت های مختلف پیدا می شود که از آن جمله است وضعی که نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیش آمد. گروهی قائل به الوهیت و خدایی او شدند و آن حضرت را در ضمن اشعار خود به عنوان

خدای خود مدح کردند، مثلاً گفتند: انت خالق الخلاق من زعزع ارکان خبیر جذما قد رضینا به اماماً و مولی و سجدنا له الهأ و ربا [آفریده شدگان را تو آفریدی، کسی که پایه های محکم قلعه خبیر را به لرزه درآورد. ما خوشنودیم به او که پیشوا و آقای ما است و به خاک می افیم و سجده می کنیم او را که خدا و پروردگار ما است]. برخی از باب مبالغه و اغراق گویی نه این که واقعاً آن حضرت را خدای خود بدانند این سخنان و اشعار را گفته اند، به علاوه از خود آن حضرت هم روایت شده است که فرمود: «هلک فی رجلا، محبّ غال و مبغض قال». [۳]. «دو گروه درباره من تباه شدند، دوستی که در دوستیش زیاده روی کند، و دشمنی که مقام و منزلت مرا منکر شود». [به هر حال افرادی در طول تاریخ بوده اند و هستند که عقاید غلوآمیز دارند اگرچه همه آن ها در این حد نباشد که کسی را تا مرتبه خدایی بالا ببرند در هر حال همه این امور به نوعی انحراف از اسلام و دیدگاه های صحیح تشیع است این گونه از عقاید بیشتر در میان صوفیه که اکثر از اهل سنت به حساب می آیند پیدا شده است، اموری چون حلول و اتحاد، و... اغلب در کلمات آن ها به چشم می خورد. خوشبختانه مسأله تصوف در بین شیعه به برکت هدایت ائمه (علیهم السلام) نه تنها د رحدی که در میان اهل تسنن رونق داشت شیوع پیدا نکرد بلکه از طرف ائمه (علیهم السلام) و پیروان آن ها و علمای بزرگ مطرود و محکوم هم شد. پس نسبت دادن این امور نسبت به شیعه یک تهمت است، عقاید شیعه در هر یک از زمینه های: توحید و نبوت و امامت و معاد و سایر امور از این گونه مطالب غلوآمیز و انحرافی خالی است، چون ائمه (علیهم السلام) به عنوان حافظان دین الهی در طول دو قرن و نیم چنان عمل کردند که راه نفوذ برای عقاید شرک آمیز بسته شد و حدود ثغور مبانی فکری و اعتقادی شیعه از هر جهت معلوم و مشخص گردید و بعدها علما هم از راه تدوین و تألیف کتاب های اعتقادی مثل اعتقادات مجلسی همه این عقاید را به طور مشخص توضیح دادند. البته عده معدودی به عنوان صوفی و اهل خانقاه در میان شیعه هم بعدها پیدا شدند که تحت عنوان ولایت و ارادت به علی (علیه السلام) عقاید غلوآمیز را مطرح کردند. که در هر مورد به همت علمای آگاه پاسخ های مناسب به آن ها داده شد. در نتیجه نتوانستند زیاد مقاومت نمایند. شیعه احدی را در صفات جلالیه و جمالیه با خدا شریک نمی داند. پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را مخلوق و عبد خدا می شناسد که در هر جهت آن ها محتاج خدایند، تنها خدا را غنی بالذات می دانند. البته اوصاف و فضایل و مقامات عالی و درجات کمالیه ای که شیعه برای این بزرگواران بر حسب آیات و روایات معتبر ذکر می کند و مثلاً آن ها را حجت و امام و ولی امر و صاحب معجزات و کرامات می داند، از هیچ یک از آن اوصاف بوی غلو و شرک استشمام نمی شود و همه حاکی از کمال و اوج مرتبه عبودیت و میزان تسلیم آن ها در برابر دستورات خداوند متعال است. خلاصه اصل امامت از اصول اصیل اسلام است که از آیات قرآن مجید و احادیث فراوانی که از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده استفاده می شود و گذشت زمان و شکست ها و فتح ها در توسعه و تکامل آن هیچ نقش و اثری نداشته است. به علاوه اعتقاد به این اصل مستلزم هیچ گونه غلوی نیست و تمام اوصافی که بر حسب احادیث برای امام ثابت است منافاتی با این ندارد که امام بنده خدا است و مانند پیامبر به خدا محتاج است «و لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرّاً». [۴]. «او توانایی سود و زیان خود را ندارد». [و حتی امام پیامبر هم نیست یعنی به او شریعت و احکام شرع وحی نمی شود هرچند محدث است یعنی ملائکه با او سخن می گویند ولی ارتباط او با ملائکه مثل ارتباط نبی با فرشته وحی که احکام الهی را به پیامبر می رساند نیست چون اصول همه احکام قبلاً بیان شده و رسالت و پیامبری با رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) ختم شده است. در امام شناسی مهم این است که فرد امامانی را که از جانب خدا به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) معرفی و به امامت منصوب شده اند بشناسد و آن ها را مثل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دارای ریاست عام و ولایت مطلق بر کلیه امور دین و دنیا بداند و غیر از نبوت سایر صفات پیامبر را مثل علم و عصمت و... را برای آن ها هم ثابت بداند و خلاصه ائمه (علیهم السلام) را قائم مقام به حق آن حضرت در امور دین و دنیا بشناسد. از نظر صاحبان تفکر مادی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند اعتقاد به عالم غیب و ادیان الهی و اوصافی که مؤمنان به پیامبران و اولیای خدا نسبت می دهند همه غلوآمیز است. چون مؤمنان در حق آن ها به صفات و

اعمال و خاصی عقیده دارند که شخص مادی از درک آن‌ها عاجز است لذا آن‌ها را غلو اهل ایمان در حق انبیا و اولیا به حساب می‌آورد. به عنوان مثال از نظر مادی‌ها، معجزات ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) که مؤمنان به آن معتقدند، همه نوعی غلو است. در حالی که هیچ‌گونه غلوی در این عقاید نیست. این‌ها همه یک سلسله واقعیت‌های هستند که منزلت والای صاحبان آن‌ها را نشان می‌دهد، غلو این است که پیامبر یا امام را با خدا شریک بدانیم یا خدا را با آن‌ها متحد بشماریم و... پاورقی [۱] سوره توبه (۹)، آیه ۳۰. [۲] بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷. [۳] نهج البلاغه صبحی الصالح، کلمات قصار، ش ۱۱۷. [۴] بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۶۷، ح ۷.

### ارتباط شیعه با معتزله

علت تقسیم اصول دین به پنج اصل چیست؟ و آیا ارتباط شیعه با معتزله در آن نقشی داشته است یا نه؟ شیعه در مسائل اسلامی و مذهبی با همه فرقه‌ها گفتگو و مناظره داشته است که در کتاب‌های احتجاج و کلام به آن‌ها اشاره شده است، ولی در هیچ‌یک از مسائل اعتقادی تحت تأثیر آن‌ها قرار نگرفته است، همان‌گونه که بارها اشاره کرده ایم تفکر شیعی یک تفکر اصیل اسلامی است، ولی سائر فرقه‌ها نوظهورند. عقاید شیعه منحصر در این پنج اصل نیست، بلکه شامل مسائل زیاد دیگری هم می‌شود، البته به یک بیان می‌توان عقاید اسلامی و مذهبی را در توحید و نبوت و معاد یا در توحید و نبوت خلاصه کرد، زیرا سائر عقاید از امامت و معاد و غیر آن‌ها جزء اموری هستند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن دعوت کرده و از آن‌ها خبر داده است و بر حسب اخبار ایمان به نبوت ایمان به تمام آن‌ها چه نبی از آن‌ها خبر داده است. «الایمان بالنبوة ایمان بکل ما انبأ عنه النبی». [اعتقاد به نبوت برابر است با ایمان به آن‌ها چه که پیامبر از آن‌ها خبر داده است]. بنا بر این، این پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد از جمله عقایدی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد، عقل و شرع هم آن‌ها را تأیید می‌کند و خلاصه کردن عقاید در این پنج اصل بدان جهت است که شیعه مسأله عدل خدا و امامت را هم در ردیف سایر اصول اعتقادی مهم می‌داند ولی اهل تسنن فرقه اشعری به آن معتقد نیستند. شیعه عقاید اسلامی را به طور مستقیم از قرآن مجید و از روایات پیامبر و ائمه (علیهم السلام) اخذ کرده است و در هیچ‌یک از آن‌ها تحت تأثیر معتزله نبوده است چرا که مذهب اعتزال بعدها به وجود آمده است. اگر می‌بینیم در بعضی مسائل مذهب اعتزال با شیعه نظر یکسان دارد، صحیح آن است که بگوییم: آن‌ها با واسطه یا بی واسطه این مطالب را از امامان شیعه اخذ کرده‌اند و مثل: «الجبر و التشبیه امویان و العدل و التوحید علویان» که معروف است، این ادعای ما را تأیید می‌کند. با وجود این بعضی از نویسندگان که از مذهب شیعه و سوابق آن بی اطلاع بوده‌اند و مذاهب معتزله و اشاعره را مورد بررسی و کاوش قرار داده‌اند چون علمای شیعه از جمله سید مرتضی را در بعضی از عقاید با اشاعره مخالف دیده‌اند، گمان کرده‌اند که آن‌ها معتزلی هستند.

### سرگزینش امامان

سرگزینش امامان (علیهم السلام) به مقام امامت و ولایت چیست؟ آیا عقل بشر قادر است که به آن پی ببرد؟ این سؤال تنها به انتخاب ائمه (علیهم السلام) اختصاص ندارد بلکه این پرسش در مورد برگزیده شدن تمام انبیا و حتی ملائکه‌ای چون جبریل، امین وحی و در مورد برتری بعضی از پیامبران بر بعض دیگر و بعضی اقوام و افراد و به اقوام و افراد دیگر، و همین‌طور برتری نوع انسان بر بسیاری از انواع مخلوقات دیگر هم قابل طرح است. حقیقت این است که گزینش یکی از کارهای خدا است که آیات متعدد بر آن دلالت دارد، و از جمله آن‌ها است: ۱ آیه: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ). [۱]. «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد». [۲] آیه: (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَيِّئَاتُ الَّذِينَ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ). [۲]. «بگو!

حمد مخصوص خدا است و سلام بر بندگان برگزیده اش». [۳ آیه: (یا مَرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ عَلَى سَائِرِ الْعَالَمِينَ). [۳]. «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است». [۴ آیه: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ عَلَى كَوْمٍ مِّنْ دُونِكِ لَمَّا اُتِيَ الْكِتَابَ وَالرَّسُولَ يَكْفُرُ بِآيَاتِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفِي سَفَاهَةٍ). [۴]. «خدا او را بر شما برگزیده». [۵ آیه: (إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي). [۵]. «ای موسی! من تو را با رسالت های خویش و با سخن گفتنم بر مردم برتری دادم». [۶ آیه: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا). [۶]. «سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم». [۷ آیه: (وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا). [۸]. «ما (السلام) از مصادیق (الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) [۷] «گروهی از بندگان برگزیده» هستند. [۷ آیه: (وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا). [۸]. «ما او را در این جهان برگزیدیم». [۸ آیه: (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ). [۹]. «خداوند از فرشتگان رسولانی برمی گزیند و همچنین از مردم». [۹ آیه: (وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ). [۱۰]. «و آن ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند». [۱۰ آیه: (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا). [۱۱]. «و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم». [۱۱ آیه: (وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ). [۱۲]. «افراد را برتری دادیم برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم». [۱۲ آیه: (وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَن يَشَاءُ). [۱۳]. «ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند و قسمتی از اسرارِ نهران را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می گذارد». [۱۳ آیه: (اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ). [۱۴]. «خداوند هر کس را که بخواهد برمی گزیند». [۱۴ آیه: (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ). [۱۵]. «و این گونه پروردگارت تو را برمی گزیند». [۱۵ آیه: (وَأَيَّاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ). [۱۶]. «و آیات بسیار دیگر، که همه به این دلالت دارند که گزینش از کارهای حکیمانه و بلکه از سنت های الهیه است. از جناب زید شهید فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) رساله ای بنام «الصفوة» باقی مانده است که در همان قرن اول هجری مسئله گزینش اهل بیت عترت را بررسی کرده است. در عالم تکوین هم اعطاء مناصب مطرح است و لزوم آن کاملا- قابل درک برای عقل است. همان طور که نمی شود انواع منحصر در نوع انسان باشد، یا همه اعضا نمی شود چشم یا سر یا مغز باشند، و یا همه میوه ها و درختان و گیاهان و نباتات با ساق و بی ساق نجم و شجر نمی شود که توت یا کدو باشد، و یا همه درخت نمی شود شاخ و برگ یا ریشه باشد؛ همه افراد هم نمی شود در خصلت ها و صفات و شکل و شمایل فرد کامل باشند، یعنی همه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) یا علی یا ابراهیم خلیل و موسی کلیم (علیهما السلام) باشند. مسئله امامت و مأمومیت و مبعوث و مبعوث الیه هم به این ترتیب است، که یا به واسطه تقدیرات الهی و اسباب تکوینی است و یا به تعیین و تشریح و انتخاب مستقیم الهی انجام می گیرد، در هر حال همه از آیاتی است که پر از اسرار و حکمت هایی است که تنها خدا خود به آن ها عالم است. در این مسائل کسی یا چیزی حق ندارد که بگوید، چرا من کس دیگر یا چیز دیگری نشدم؟ یا مثلا چرا همه ملائکه جبرئیل امین، و همه انسان ها محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) نشدند؟ و یا چرا همه کوه ها و سنگ های عالم طلا نشدند؟ چون اگر چنان چیزی اتفاق می افتاد کمال عالم دچار نقص می شد و نظم و هماهنگی موجود در بین اجزاء آن از بین می رفت. این در حالی است که قرآن کریم خود از نظم و هماهنگی دقیق موجود در بین اجزاء عالم این گونه سخن می گوید: (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرًّا لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ). [۱۶]. «و خورشید نیز برای آن ها آیتی است که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است و برای ماه منزل گاه هایی قرار دادیم و هنگامی که این منازل را طی کرد سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام در مسیر خود شناورند». [۱۶ آیه: (وَأَيَّاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ). [۱۶]. «و آیات بسیار دیگر، که همه چیز جهان در جای خویش است نکو گر بنگری نه کم نه بیش است همه تقدیر حق عدل است و حکمت نیابد فهم ما اسرار خلقت در عین حال عالم انسان عالم اختیار و انتخاب است، اسرار این مسائل یعنی تقدیرها و گزینش ها تا حد زیادی پیچیده است که می توان گفت اگر بشر میلیون ها سال دیگر هم کاوش و تحقیق کند باز هم اسرار ناشناخته بسیاری در پیش روی خواهد داشت. خلاصه مباحث گذشته آن که، عالم خلقت، عالم اسباب و



مسببات است و در عین حال عالم انسان، عالم اختیار و تکلیف است. قضاء و قدر حکیمانه الهی بر همه امور حاکم است. پی بردن به علل انتخاب امام و پیغمبر و جهات تکوینی و اختیاری آن و مسائل دیگری از این قبیل نیاز به احاطه علمی بر تمام اسرار افعال الله و کائنات دارد که به دقایق آن تنها کسانی پی می‌برند که مورد عنایت خاص خدا واقع شوند که همه انبیا و ائمه (علیهم السلام) چنین هستند. گرچه به همه افراد بشر از طرق مختلف پیشنهاد شده است که به تسخیر ماه و آفتاب و... پردازند، چون خداوند آن‌ها را مسخر انسان ساخته است، آن‌ها می‌توانند تلاش کنند که به راز امور پی ببرند و از فواید آن‌ها بهره‌مند شوند ولی اگر به علت یا علل پدیده‌ای نتوانستند پی ببرند باید آن را تقدیر الهی بدانند و از برکات وجودی آن استفاده کنند. بنابر این ما موظفیم از تعالیم و راهنمایی‌های پیغمبران و امامان بهره بگیریم و نعمت وجود و هدایت آن‌ها را از اعظم نعمت‌های الهی بدانیم و آن‌ها را الگوی خود قرار دهیم و اگر فلسفه‌گزینش آن حجت‌های به حق الهی را با عقل ناقص خود نتوانستیم درک کنیم، نباید به انکار و یا مخالفت آن‌ها پردازیم، در غیر این صورت از جمله کسانی محسوب خواهیم شد که در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جاهلانه یا مغرضانه الهی بودن گزینش عترت را منکر شدند و قرآن کریم هم در ضمن آیه‌ای از آن‌ها چنین یاد می‌کند: (أَمْ يَحْسَبُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا). [۱۷]. «یا این که نسبت به مردم پیامبر و خاندانش بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند، ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها گذاشتیم». [بر حسب تفاسیر این آیه در شأن آن‌ها نازل شده است. ما باید از طریق تفکر و تعمق در اوضاع کائنات بفهمیم که هر چیز در جای خاص خود واقع شده است و علم و حکمت الهی در همه مخلوقات بزرگ و کوچک پروردگار عالم نمایان است؛ لذا همان‌طور که در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ). [۱۸]. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».] بنابر این انتخاب انبیا و اوصیا الهی از جمله اموری است که همچون سایر کارهای خدای عالم از حکمت خاص خود برخوردارند، هرچند بشر با علم و عقل ناقص خود قادر نباشد که به اسرار و پیچیدگی‌های آن پی ببرد. پاورقی [۱] سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۳. [۲] سوره نمل (۲۷)، آیه ۵۹. [۳] سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۲. [۴] سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷. [۵] سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۴. [۶] سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲. [۷] سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲. [۸] سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۰. [۹] سوره حج (۲۲)، آیه ۷۵. [۱۰] سوره ص (۳۸)، آیه ۴۷. [۱۱] سوره مریم (۱۹)، آیه ۵۸. [۱۲] سوره انعام (۶)، آیه ۸۷. [۱۳] سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹. [۱۴] سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۳. [۱۵] سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶. [۱۶] سوره یس (۳۶)، آیات ۴۰-۳۸. [۱۷] سوره نساء (۴)، آیه ۵۴. [۱۸] سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۴.

### علم خدا و علم غیب معصومین

درباره علم غیب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) توضیح دهید و در ضمن با توجه به این اصل که کسی با خدا در علم و سائر صفات کمالیه جمالیه شریک نیست فرق علم خدا با علم امام و علم امام با پیغمبر را بیان کنید؟ هر کس تاریخ و احادیث و کتاب‌های سیره و تراجم را مطالعه کند در این امر که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) از امور غیبی بسیاری خبر داده‌اند و اغلب آن‌ها با کمی فاصله در خارج واقع شده است شک نخواهد کرد. این اخبار خصوصاً آن‌چه از شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیده بسیار زیاد است که هر یک از آن‌ها جزء معجزات بزرگ این خاندان به حساب می‌آیند. حتی به تصدیق افرادی چون ابن خلدون در موارد زیادی امام جعفر صادق (علیه السلام) از امور غیبی خبر می‌دادند، البته فرق بین علم غیب خدا و علم آن بزرگواران این است که علم خدا بالذات است ولی علم پیغمبر و امام غیر ذاتی است، یعنی از طرف خداوند به آن‌ها اعطاء شده است. خدا در همه صفات کمالیه یکتا و بی‌همتا و بی‌نیاز از غیر است ولی پیغمبر و امام در علم و در همه صفات کمالیه دیگری که دارند محتاج به خدایند و

در یک کلام چه در ناحیه وجود یا در صفات هرچه دارند همه را از خدا دارند. قائم به او و عالم و قادر و موجود به او هستند. و اما فرق پیغمبر و امام در آگاهی از امور غیبی از این جهت است که در علم پیغمبر بشری میان او و عالم غیب واسطه نیست در حالی که ائمه (علیهم السلام) بخشی از این علم را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کسب کرده اند. در هر صورت آن چه مسلم است آگاهی آن بزرگواران و اخبار ایشان از امور غیبی است که مثل آفتاب در وسط آسمان روشن و ثابت است. در این مورد هر کس بخواهد به طور مفصل از خبرهای غیبی آگاهی به دست آورد باید به کتاب های سیره و تواریخ ائمه (علیهم السلام) رجوع کند. حقیر نیز در کتاب های «فروع ولایت»، «شرح دعای ندبه» و «ولایت تکوینی و تشریحی» در حد فهم خود توضیحاتی و لو مختصر، داده ام.

### جلوه عملکردهای ائمه

سرّ این که عملکرد و سیره و روش ائمه (علیهم السلام) در انجام وظایف شان یک سان نبوده است، چیست؟ برخلاف آن چه گفته می شود عملکرد ائمه (علیهم السلام) در برخورد با حوادث گوناگون، که تا حدودی شبیه به هم بوده اند زیاد متفاوت نبوده است، چون همه عملکردهای آن ها در محدوده اصول و برنامه های تشیع، که همان اصول اصیل اسلامی است قرار داشته است و همه کارها و برنامه های آن ها نشان گر حقیقت اسلام و تعالیم نجات بخش آن بوده است و اگر می بینیم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر کدام در یک بخش مهم از عمر شریف شان به گونه ای و در بخش دیگر به شیوه دیگری عمل کرده اند، این ها همه در نتیجه دستورهای اسلام و قرآن بوده است. چون اسلام هم دستور (الَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) [۱]. «مگر این که از آن ها بپرهیزید و به خاطر هدف های مهم تری تقیه کنید» [۵]. و (الَّا مَنْ أُرْكِرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) [۲]. «بجز آن ها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است» [۴]. دارد و هم دستور العمل: (جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) [۳]. «ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!» [۴]. دارد، و هم (خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) [۴]. «به هر حال با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان و با آنان ستیزه مکن!» [۵]. (وَلَا تَسْتَوِی الْحَسْبَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ اِدْفَعِ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ) [۵]. «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن.» [۶]. و همچنین می فرماید: (فَمَنْ اَعْتَدِ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدِ عَلَیْكُمْ) [۶]. «و به طور کلی هر کس به شما تجاوز کرد همانند آن بر او تعدی کنید!» [۶]. و هم درباره اجرای مجازات زناکاران دستور می دهد: (وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِیْنِ اللّهِ). [۷]. «و نباید رأفت و محبت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود.» [۶]. به طور کلی شرائط و اوضاع عصر ائمه (علیهم السلام) برای حفظ اصول اسلام و کیان تشیع همان گونه از عملکرد را تقاضا می کرده که آن ها در عمل داشته اند و البته شیعه باید از خط راستین اسلام که امام آن را از هر کس بهتر می شناسد و از آن ذره ای تعدی نمی کند پیروی نماید. پاورقی [۱] سورة آل عمران (۳)، آیه ۲۸. [۲] سورة نحل (۱۶)، آیه ۱۰۶. [۳] سورة تحریم (۶۶)، آیه ۹. [۴] سورة اعراف (۷)، آیه ۱۹۹. [۵] سورة فصلت (۴۱)، آیه ۳۴. [۶] سورة بقره (۲)، آیه ۱۹۴. [۷] سورة نور (۲۴)، آیه ۲.

### قلمرو رهبری امام

قلمرو رهبری امام هم چنانکه شامل هدایت مردم و بیان احکام و تفسیر قرآن و دفع شبه ها است شامل امور سیاسی و حفظ نظام جامعه و اجرای احکام و اقامه عدل و تأمین امنیت و دفاع از مرزهای اسلام نیز می باشد. ارتباط این دو بخش را با اصل امامت بیان کنید و توضیح دهید که شیعیان تا چه حدی این مسأله را پذیرفتند؟ همان طور که اشاره شده است قلمرو رهبری شامل هر دو بخش است و در حقیقت این دو بخش از یکدیگر تفکیک ناپذیر هستند، منتهی مسئله ای که مورد توجه و طمع سیاست مداران و

زورگویان غاصب بوده رهبری سیاسی و در دست گرفتن زمام جامعه بوده است. لذا مخالفت آن‌ها با ائمه (علیهم السلام) و اصل امامت در این جهت متمرکز شده است و اگر در بخش هدایت امور دینی هم با آن‌ها مخالفت می‌کردند یعنی از طریق ساختن مراکز علمی، مکتب‌ها و مدرسه‌ها وارد میدان می‌شدند به خاطر آن بوده است تا مردم کمتر احساس نیاز به هدایت ائمه (علیهم السلام) بنمایند و در نتیجه از آن‌ها فاصله بگیرند تا تحت تأثیر تربیت دینی و معنوی آن‌ها واقع نشوند. باز برای همین بود که از مطرح شدن آن‌ها در مراکز علمی و اجتماعی می‌ترسیدند، چون می‌دیدند ظهور توان علمی و هدایت‌های روشن‌گرانه آن‌ها موجب رشد و اقتدار تفکر شیعی و گرایش بیشتر مردم به اهل بیت (علیهم السلام) می‌شود. این که می‌بینیم در کتاب‌های کلامی امامت را از قول پیامبر (علیهم السلام) با عبارت: ریاست بر کل امور دین دنیای بشر تعریف کرده‌اند، به نظر می‌رسد در این تعریف بیشتر به جنبه ولایت امام نسبت به امور جامعه و جانشینی او از پیامبر در زمام داری توجه داشته‌اند. چون بعد رهبری و زمامداری امور دینی و معنوی و عظمت علمی اهل بیت (علیهم السلام) قابل انکار نبوده است و از آنجا که ارشاد و هدایت مردم در امور دینی و معنوی به مسائل سیاسی ارتباط پیدا نمی‌کرد، لذا مورد مخالفت جاه طلبان نبوده است. و اگر می‌خواستند در این جهت هم به مخالفت با آن‌ها پردازند مردم قبول نمی‌کردند، چون مردم از توان علمی آن‌ها با خبر بودند. از مفهوم کلمه ولایت بیشتر زمام داری و مدیریت شئون جامعه و حکومت و حفظ نظم استفاده می‌شود. آیاتی مثل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) [۱]. «سرپرست و ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند». و آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ). [۲]. «اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیاء پیامبر]». و احادیث بسیاری نظیر حدیث متواتر غدیر هم این برداشت را تأیید می‌نمایند. به جنبه امامت معنوی و رهبری علمی و دینی هم در درجه اول لفظ امام دلالت دارد، چنانکه در این آیه می‌فرماید: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) [۳]. «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و... را به آن‌ها وحی کردیم». علاوه بر این، آیات و روایات بسیار دیگری مثل احادیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر روایات به این معنی دلالت دارند. لذا در روایت ثقلین آمده است که: «بر اهل البیت پیشی نگیرید و از آن‌ها جلو نیفتید». یعنی پیرو آن‌ها باشید و اگر دقت بیشتری در مضمون آیات و روایات مذکور بشود معلوم می‌شود که آن‌ها به هر دو بعد رهبری دلالت دارد، لذا شیعیان همیشه امام را صاحب هر دو مقام رهبری سیاسی و رهبری معنوی می‌دانستند و دیگران را غاصب می‌شمردند. این حقیقت را که به اعتقاد شیعه رهبری امام مطلق است زمام داران غاصب هم می‌دانستند و لذا بعضی مواقع هر چند مطمئن بودند که امام وقت قصد قیام ندارد، به عنوان مثال: منصور نسبت به شخص امام صادق (علیه السلام) این عقیده را داشت. با این حال احتیاط را از دست نمی‌داد و همواره آن حضرت را تحت مراقبت مأموران سری خود قرار می‌داد و کم و بیش به او مزاحمت‌های ایجاد می‌کرد و سرانجام هم نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند، چون شیوه‌ای را که حضرت در پیش گرفته بودند برای حکومت خود خطرناک می‌دید، از همین رو آن حضرت را شهید کرد. هارون هم همین شیوه را در پیش گرفت، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را سال‌ها در زندان‌ها و تحت نظر نگاه داشت. چون می‌دانست شیعه هر دو مقام رهبری معنوی و دنیوی را از آن امام (علیه السلام) می‌داند. از سوی دیگر نقش و عملکرد امامان که موجب حفظ تفکر شیعی و احکام اسلام می‌شد بسیار با اهمیت بود. می‌توان آن‌ها را معجزه آن‌ها دانست و این کار هم جز با تعلیم خاص الهی میسر نمی‌شد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) آن سیاست خاص را در پیش گرفتند، ولی امام حسین (علیه السلام) به آن نهضت عظیم دست زد. همین طور بقیه ائمه (علیهم السلام) هر یک به گونه‌ای عمل کردند. اگر چنین نمی‌کردند در زیر آن ضربات مهلک هیچ راه و روشی که مخالف آن سیاست‌های جبارانه باشد نمی‌توانست باقی بماند ولی می‌بینیم مذهب تشیع باقی ماند و تا امروز هم در دنیا به عنوان سنبل اسلام راستین و نوید بخش حکومت عدل جهانی مطرح است. یک نکته شایان توجه این



که ائمه (علیهم السلام) همه وعده می دادند که رهبری معنوی و فکری و عملی در آینده در عصر ظهور امام مهدی (علیه السلام) با رهبری سیاسی که پیش از این از سوی زمام داران ظالم غصب شده بود، توأم خواهد شد و در سایه آن، همه اهداف اسلام تحقق خواهد یافت. پاورقی [۱] سوره مائده (۵)، آیه ۵۵. [۲] سوره نساء (۴)، آیه ۵۹. [۳] سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷۳.

### تعداد امامان شیعه

چنانکه می دانیم فرقه حقه امامیه اثنی عشریه را از آن جهت اثنی عشریه می نامند که پیروان آن ها معتقدند بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جانشینان آن حضرت دوازده نفرند و در میان تمام امت این ها یگانه گروهی هستند که این عقیده را دارند لذا احادیث ائمه اثنی عشر که شیعه و سنی هر دو آن ها را روایت کرده اند و صدور آن ها از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) غیر قابل انکار است در بین مسلمانان فقط بر فرقه شیعه اثنی عشریه صدق می کند و طبعاً فرقه حقه منحصر در این گروه است با این همه گفته می شود که از بعضی احادیث که از جمله در کتاب «سلیم» وارد شده است ممکن است این برداشت بشود که عدد امامان سیزده نفر است و این رأی به ابی سهل نوبختی هم نسبت داده شده است اگر چنانکه گفته شده روایتی با این مضمون وجود داشته باشد (یا این که خود نوبختی این رأی را داشته که البته بعید به نظر می رسد) این چگونه قابل توجیه و تصحیح است؟ ما درباره حدیث یا احادیثی که دلالت کنند بر این که تعداد ائمه (علیهم السلام) سیزده نفرند در رساله «جلاء البصر لمن یتولی الائمه الاثنی عشر» توضیح کافی داده ایم. و در آن جا روشن کرده ایم که حدیثی به این معنی وجود خارجی ندارد علاوه بر آن اگر چنین حدیثی باشد هم چون خبر واحد است و به خبر واحد در اصول دین و عقاید و اموری که تحصیل یقین در آن ها شرط است اعتماد نمی شود. در چنین موردی تنها به دلیل عقلی محکم یا به حدیث متواتر و قطعی الصدور از معصوم می شود اعتماد کرد. از طرف دیگر احادیث متواتر و بالاتر از تواتر دلالت دارند که عدد ائمه دوازده نفر است. در چنین موردی اگر یک خبر غیر قطعی در برابر این همه احادیث پیدا شد آن چه اعتباری می تواند داشته باشد و چگونه شخص محقق به آن می تواند اعتماد کند؟ به علاوه تنها در اخبار مسند احمد به سی و چند طریق از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده که تعداد ائمه (علیهم السلام) دوازده نفر است و در صحیح مسلم این مطلب از هشت طریق نقل شده است و همین طور در سایر جوامع و صحاح و سنن و کتاب های دیگر اهل سنت بارها به این موضوع اشاره شده است. در کتاب های شیعه هم به دوازده نفر بودن امامان با صدها طریق روایت وجود دارد که همه آن ها را افراد معروف و شناخته شده ای از صحابه و مشاهیر تابعین حتی دو قرن قبل از تولد امام دوازدهم حضرت مهدی (علیه السلام) نقل نموده اند که در حقیقت این یک نوع پیش گوئی و خبر از آینده هم محسوب می شود. با این همه گفته شد که از «سلیم» خبری نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: تو و دوازده نفر از نسل تو امامان بر حق هستید. حقیقت این است که در نسخه موجود و در نسخه های معتبری که پیش از عصر ما در اختیار علما بوده است این روایت نبوده است و به علاوه اخبار بسیاری هم در همین کتاب «سلیم بن قیس» هست که امامان و اسامی آن ها را به صراحت دوازده نفر ذکر می کنند و اسامی آن دوازده نفر را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا حضرت مهدی (علیه السلام) به همان ترتیبی که شیعه امامیه قائلند بیان کرده است. این کتاب که در قرن اول هجری نوشته شده است مورد اعتماد است و مجموعه مطالب آن حقانیت مذهب امامیه را به وضوح ثابت می نماید زیرا در آن خبر از امامت امامانی داده می شود که هنوز در آن زمان متولد نشده بودند به صحت این کتاب قرائن و امارات محکمی دلالت دارد. حال اگر فرض کنیم که چنین خبری در آن باشد با توجه به احادیث دیگر کتاب آن روایت قابل تفسیر است یعنی مقصود از آن روایت هم اشاره به عدد امامان بوده و هم این که آن ها از نسل علی (علیه السلام) هستند و چون بیشتر آن ها یازده نفر از دوازده نفر از اولاد آن حضرت هستند لذا به این تعبیر که به احتمال قوی کامل هم نقل نشده بیان شده است. این رأی مخالف روایات اثنی عشر را ابن ندیم به ابی سهل نوبختی هم نسبت می دهد که

درست به نظر نمی‌رسد، چون ابو سهل نوبختی کسی نیست که چنان رأیی را که هیچ دلیل قابل اعتنایی ندارد اظهار کند و در کتب تراجم و رجال شیعه که خاندان نوبختی را به تفصیل معرفی کرده‌اند در بررسی شرح حال ابو سهل و دیگران چنین نظری را از او نقل نکرده‌اند و همه مذهب و عقیده و عمل او را ستوده‌اند، به نظر می‌رسد این‌ها از همان سلسله اشتباهاتی است که در کتاب‌های تراجم و فِرَق رخ می‌دهد و مؤلفان آن‌ها به مسامحه از آن گذشته‌اند. اسناد دادن این نسبت‌های بی‌پایه به اشخاص شناخته شده نتیجه‌ای جز به اشتباه انداختن افراد بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع چیزی در پی ندارد. در هر حال مسأله مهدویت و غیبت و سایر امور مختص به امام دوازدهم (علیه السلام) از صدر اسلام مطرح بوده است. و بلکه بر حسب آن چه در همین تورات و انجیل‌های رایج هست سابقه این باور در ادیان الهی قبل از اسلام و کتب عهد عتیق و جدید هم ریشه دارد.

### اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام

در مسئله امامت از بین عقل و نقل کدام مقدم است؟ به عبارت دیگر مسائل مربوط به بحث امامت بیشتر با دلایل عقلی قابل اثبات است یا با دلایل نقلی؟ چنانکه از خود سؤال نیز استفاده می‌شود مسائل دو نوع هستند یک قسمت از آن‌ها مسائلی است که از طریق عقل شناسایی می‌شوند و به وسیله اعمال روش‌های منطقی و دلایل عقلی اثبات و مورد قبول واقع می‌شوند مانند اصل اثبات وجود خدا و صفات ذاتیه کمالیه او و لزوم نبوت یعنی اثبات نبوت عامه و بخش دیگر مسائلی است که منحصرأً از طریق نقل اثبات می‌شود یعنی راه دیگر برای اثبات آن‌ها غیر از وحی و اخبار مخبر صادق، یعنی پیغمبر ثابت النبوه یا امام ثابت الامامه نیست در این بین مسائلی هم هستند که از هر دو طریق قابل اثبات می‌باشند البته در چنین صورتی دلایل نقلی ارشاد به دلایل عقلی می‌کنند. شخص کاوش گر باید به این جهت مسائل کاملاً توجه کند و ببیند کدام بحث را از طریق عقل و کدامیک را تنها از طریق نقل و یا از دو شیوه عقل و نقل می‌توان اثبات کرد و در هر مورد از طریق و شیوه خاص خود آن مسأله وارد شود تا به نتیجه مناسب برسد و گرنه اگر بخواهد در مسأله نقلی صرف از طریق عقل وارد شود طبیعی است که به نتیجه نخواهد رسید. ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که در مسأله امامت اصالت عقل بر اصالت نقل ارجحیت دارد یا خیر؟ پاسخ این است که در مسأله امامت مثل مسأله نبوت و شرایط نبی اثبات اصل امامت عامه یعنی اثبات اصل «نیاز به وجود امام» و شرایط امام با عقل ثابت می‌شود. البته اگر مسأله امامت از مسائلی بود که خارج از محدوده فهم عقل بود و عقل به طور مستقل آن را درک نمی‌کرد فقط با دلایل نقلی یعنی ارشاد نبی اثبات می‌شد زیرا اتکا و استناد به دلیل نقلی در مورد اصل امامت به خلاف اصل نبوت مستلزم دور نمی‌باشد ولی در مسأله نبوت مستلزم دور است. بنابراین می‌توان دلایل نقلی امامت را هم مثل دلایل نقلی اصل نبوت ارشاد به حکم عقل دانست. و مسائلی چون شرط عصمت و چگونگی نصب امام و این که این کار به مردم واگذار نشده است یک اصل عقلی است. و دلایل نقلی موجود مؤید این حکم عقل‌اند. بدیهی است با گروه‌هایی چون اشاعره که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند فقط از راه همان دلایل نقلی بحث می‌شود. بعضی از آثار و فواید وجود امام و امتیازات او فقط با دلیل نقلی قابل اثبات است همان گونه که این آثار و خواص برای پیامبر نیز از راه دلیل نقلی اثبات می‌شود. در مسأله امامت خاصه نیز مثل نبوت خاصه که تصریح پیامبر پیشین دلیل بر نبوت پیامبر بعدی است تصریح پیامبر بر امامت امام و همچنین تصریح امام سابق بر امامت امام بعدی، دلیل بر امامت او است. با این تفاوت که اصل در اثبات نبوت راه معجزه است زیرا راه اصلی اثبات نبوت اولین نبی منحصر در معجزه است و این تنها دلیل قابل اعتماد در دعوی نبوت است. هر چند انبیا بعد از او نبوتشان هم از طریق تصریح نبی قبلی و هم از طریق معجزه قابل اثبات است و سنت الهی هم بر این جاری شده که پیامبران را با معجزه مبعوث فرماید! چون اثبات نبوت از طریق معجزه برای همگان قابل درک است. ولی طریق تصریح پیامبر سابق فقط حجت بر مؤمنین به آن پیامبر سابق می‌باشد، به این خاطر است که می‌گوییم راه اثبات از طریق معجزه یک راه عمومی است که برای همه حجت است، مع ذلك اثبات صدور معجزه از نبی برای فردی

که غایب از زمان و مکان صدور معجزه است منحصر در راه نقل است. البته فقط قرآن مجید یگانه معجزه ای است که اثبات آن نیاز به دلیل نقلی هم ندارد، چون باقی است. چنانکه تصریح خود قرآن به عدم امکان آوردن مثل قرآن بر معجزه بودن آن در همه زمان ها دلالت دارد. در مسأله امامت، امامت اولین امام فقط با تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اثبات می شود و چون در باب امامت عامه اثبات شده است که امامت امام به تعیین نبی از جانب خداوند است، معجزه ای که از امام ظاهر می شود همان گونه که به طور مستقل دلیل بر صدق دعوای امامت است، دلیل بر نص نبی هم هست اگر چنین نصی و تصریحی از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در دسترس نباشد و تمسک به دلایل عقلی بر مسأله امامت خاصه برای اثبات وجود نص است. مثل این که گفته شود بر پیامبر واجب است با این که خداوند حکیم بر طبق حکمت پیامبر را مأمور به تنصیب بر امامت نموده امام بعد از خود را معین و معرفی کند، هر چند نص او از دسترس ما خارج شده یا اجمال پیدا کرده باشد یا در دلالت آن شبهه شود. چون ادعای نص در حق احدی جز یک شخص معین حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) نشده است پس عقلاً فرد تعیین شده از جانب خدا و رسول غیر از حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) نخواهد بود. یا گفته می شود چون شرط امام که منصوب از جانب خدا و پیامبر برای زعامت در امور دین و دنیای بشر است عصمت است و در حق احدی غیر از حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) هم ادعای عصمت نشده است، بنابراین عقلاً حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام منصوب و معصوم است. همچنین در مورد امامت امام دوازدهم گفته می شود که بر حسب ادله نقلی زمین بدون امام و حجت خدا یا ظاهر یا غایب نخواهد بود. و نباید در این مدت طولانی بیش از هزار سال سلسله امامت منقطع شود. و چون برای غیر آن حضرت یا ادعای امامت نشده است یا اگر ادعا شده، بطلان آن ثابت شده است پس غیر آن حضرت که غایب هستند شخص دیگری امام نمی باشد و ایشان امام هستند اگر وی امام نباشد ایرادهای دیگری که در مسأله امامت عامه بحث اش گذشت دوباره مطرح می شود. در حالی که جایی برای طرح آن ها نیست چون نتیجه آن حرف ها به اموری چون صدور فعل قبیح از خداوند حکیم و... منجر می شود که ذات خداوند از این گونه امور پاک و منزّه است.

### منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

اعتبار و جایگاه امامت و رهبری و ایمان به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از چه منابع اسلامی استفاده شده است؟ و رویدادها و گذشت زمان در تکمیل ابعاد مختلف این اصل چه تأثیری داشته است؟ اعتقاد به اصل امامت و رهبری جامعه از مسائل اساسی اسلام است و در متن تعالیم آن قرار دارد. بر طبق آیه ای از قرآن کریم، امامت منصبی است که به حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) پس از آن آزمایش بزرگ ابتلاء به کلمات اعطا شده است [۱]، طبق روایاتی که متواتر هم هستند، شیعه و سنی هر دو آن ها را نقل کرده اند، این منصب در اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم قرار داده شده است و آنان به این موهبت بزرگ الهی اختصاص یافته اند. بر این اساس مقرر شده است که در هر عصری، فردی از این خاندان که واجد صلاحیت های لازم از جمله علم و عصمت است عهده دار منصب امامت و رهبری باشد. چنین شخصی حجت خدا و عدل قرآن و راهنمای مردم و نگهبان دین و شریعت است، امامت اصلی است که از دوره رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تا زمان ما برقرار بوده است و از زمان ما تا پایان جهان هم ادامه خواهد داشت و نقطه کمال ظاهری و شکوفایی کامل آن در دوره ظهور مسرت بخش حضرت مهدی (علیه السلام) و برپایی حکومت عدل واحد جهانی آن حضرت است که با شکوفایی همه استعدادهای بشری و تکامل اندیشه ها و آشکار گشتن برکات زمینی و آسمانی جهان پر از قسط و عدل و خیر و برکت خواهد شد. برنامه تشکیل امت نوین جهانی که باید منتهی به گسترش عدالت و حاکمیت توحید گردد، از متن تعالیم اسلام استفاده می شود. قرآن کریم در چند سوره آن را اعلام کرده است و صدها روایت نبوی از جهانی شدن اسلام و حکومت عدل و استقرار امتیّت کامل در روی زمین، پس از ظهور مهدی موعود (علیه

السلام) که از دودمان رسالت و فرزندان علی و فاطمه (علیهم السلام) و هم نام و هم کنیه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است خیر داده است. اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) با اوصاف ذکر شده مطلبی است که در نصوص اولیه اسلامی مطرح شده است. و بر حسب احادیث متواتر، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از این واقعه مبارک خبر داده اند و از امت خود درخواست کرده اند که در انتظار این روز بزرگ باشند. اگر چه مسأله ظهور از بشارات کلی مربوط به عالم گیر شدن اسلام و غلبه حق بر باطل، استنباط می شود؛ ولی این به آن معنی نیست که مسأله ظهور تنها یک مفهوم استنباطی از مضمون احادیث است. چون متن و عین عبارات نصوص روایی به طور مستقل بر آن دلالت دارند و استناد عمده اهل ایمان به همین نصوص است که با صراحت به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و علائم آن دلالت دارند. وقتی که معلوم شد مبنای پیدایش این عقیده، بشارت های کلی و نصوص و متون روایی است می توان گفت اوضاع و رویدادهای تاریخی که بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رخ داد در پیدایش آن نقشی نداشته است. زیرا مبدأ این اندیشه عصر رسالت است و احادیث مربوط به آن متجاوز از هزار روایت است که در کتاب های حدیث و تفسیر و بسیاری از کتاب های دیگر نقل شده است و علمای بزرگ اهل سنت هم درباره آن کتاب های مستقلی تألیف کرده اند و کتاب هایی که بیش از دوازده قرن از تألیف آن ها می گذرد و توسط بزرگ ترین خبرگان و محققان علوم اسلامی نگاشته شده اند با صراحت دلالت دارند که شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مسأله ظهور مهدی موعود (علیه السلام) را بشارت داده اند و این بشارت ها را صحابه آن حضرت و تابعین صحابه و بعد از آن ها طبقات دیگر از مردم نقل کرده اند. پاورقی [۱] سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴: (اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاطمه...) .

## قرآن و مهدویت

درباره ولایت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) و حکومت عدل حضرت مهدی (علیه السلام) و جهان گیر شدن اسلام به کدام آیه از قرآن کریم می توان استشهاد نمود؟ آیاتی که از مضمون آن ها استفاده می شود که ائمه اثنی عشریه اعلی الله کلمتهم ولایت و امامت دارند بسیار است. از جمله آن ها است آیه: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [۱]. [تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.] و آیه: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ). [۲]. [ایمان من به ستم کاران نمی رسد! و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم می باشند، شایسته این مقامند.] و آیه (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ). [۳]. [آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است.] این آیات از آن جهت به این مطلب دلالت دارند که از آن ها خالی نبودن جامعه از امام و عصمت صاحب مقام امامت و اعلمیت او از دیگران استفاده می شود که این امر از اصول اعتقادی اختصاصی شیعه است و از آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۴]. [ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولو الامر [= اوصیای پیامبر]]. این مبنای شیعه که امام و ولی امر باید معصوم باشد استفاده می شود. زیرا در این آیه به طور مطلق دستور داده شده که از اولی الامر اطاعت شود. اطاعت از رسول را که در مطلق امور است با اولی الامر در یک کلمه یک صیغه امر أَطِيعُوا پیش هم بیان کرده است. بدیهی است کسی که مؤمنین این گونه به طور مطلق مأمور به اطاعت از او می شوند باید معصوم و برکنار از خطا و اشتباه باشد، و چنانکه مسلم است در بین تمام فرقه های اسلامی فقط شیعه قائل به عصمت امام است. علاوه بر این، تفاسیر و احادیث معتبر نیز به این دلالت دارند که مراد از آیه کریمه (أَطِيعُوا اللَّهَ...) و آیات دیگر، ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) است و در این تفاسیر به نام های مبارک آن بزرگواران هم تصریح شده است. و اما در مورد جهان گیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان کافی است به آیات ۳۲ و ۳۳ از سوره توبه، و آیه ۲۸ از سوره فتح، و آیه ۶ و ۸ از سوره صف، و آیات متعدد دیگر توجه شود، در آن ها وعده ظهور و غلبه دین حق بر تمام ادیان داده شده است وعده ای که با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) تحقق خواهد یافت و این تخلف ناپذیر است. و اما در خصوص ظهور حضرت مهدی (علیه

السلام) آیات بسیاری به آن تفسیر شده که در کل متجاوز از یک صد آیه است و کتاب «المحجّه فیما نزل فی القائم الحجه» همه آن‌ها را گردآوری کرده است. و از جمله آن‌ها است این آیه کریمه: (وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). [۵]. «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید و ترسشان را به آرامش و امنیت مبدل می‌کند آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند آن‌ها فاسقاند». [۶]. و این آیه کریمه: (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ). [۶]. «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». [۶]. و این آیه کریمه: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ). [۷]. «در زبور بعد از ذکر تورات نوشتیم بندگان شایسته ام وارث حکومت زمین خواهند شد!». [۷]. پاورقی [۱] سوره رعد (۱۳)، آیه ۷. [۲] سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴. [۳] سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵. [۴] سوره نساء (۴)، آیه ۵۹. [۵] سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵. [۶] سوره قصص (۲۸)، آیه ۵. [۷] سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

### عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدیان

عقیده به ظهور مهدی و منجی موجب پیدایش متمدیان در طول تاریخ شده است، و بعضی این پیشامد را توجیهی برای کنار گزاردن این تفکر قرار می‌دهند، این دیدگاه تا چه حد می‌تواند قابل قبول باشد؟ این دیدگاه به هیچ وجه قابل قبول نیست و گرنه باید بشر همه دیدگاه‌های مثبت را کنار بگذارد. چرا که همه آن‌ها کم و بیش مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. این همه اشخاص که دعوی خدایی کرده‌اند و یا خود را مظهر خدا، و متحد با خدا و خدا را حال در خود دانسته‌اند همه از اصل اعتقاد به خدا سوء استفاده کرده‌اند این کار به هیچ وجه به مسئله اعتقاد به خدا ضرری نمی‌زند. همچنین این همه پیغمبران دروغین که ادعای پیامبری کرده و مردمی را گمراه کرده‌اند، به صحیح بودن اصل نبوت آسیبی نمی‌رساند. این مسأله کم و بیش در هر فن و صنعتی پیش می‌آید ولی آن پیش آمد به اصل آن فن ضرر نمی‌رساند. خلاصه هر اسم و کلمه‌ای که معنای خوب و جاذب دارد، اگر در ضدش به کار گرفته شده مثلاً به خائن امین؛ و به ظالم عادل، و به جاهل عالم، و به فاسق متقی گفته شده است و یا این که همه خیانت‌ها و مظالم را تحت عنوان‌های خیرخواهی و اصلاح طلبی در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ کدام به اصل این ارزش‌ها و امور خیر صدمه نمی‌زند.

### تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی

عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات و عقاید دینی و اعتقاد به ظهور مهدی چه اثری داشته است؟ از دیدگاه جهان بینی الحادی همه امور و حوادث را باید به علل تاریخی و مادی نسبت داد. اما از دیدگاه جهان بینی دینی از بین تفکرات گوناگون و عقاید مختلف، آن چه اصیل و حق است منبع آن وحی و دعوت انبیا و درک فطری خود بشر است که از آن تعبیر به هدایت عقل و فطرت و وحی و نبوت می‌شود. از نظر این دیدگاه همه راه‌های انحرافی و افکار مضر معلول علل مادی و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و عقائد دینی مأخوذ از وحی و نبوت همه اصیل و واقعی هستند و زمینه‌ای در فطرت بشر دارند. تاریخ و گذشت زمان و علم بشر و علل مادی آن‌ها را به وجود نمی‌آورد. بلکه منشأ اعتقاد به اموری چون مبدأ رسالت انبیا و امامت ائمه (علیهم السلام) و همه عقاید حقه عقل و فطرت انسانی و وحی عن الله است. بر این اساس حتی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی (علیه السلام) هیچ عامل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیا



و صحف آسمانی و رهنمودها و اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت امیرالمؤمنین و سائر ائمه (علیه السلام) است. گرچه دعاوی دروغین در مورد مهدویت بر اساس مقام پرستی و غرض های سیاسی بوده است. مع ذلک از تحلیل و شناختن ریشه اصلی بروز این دعاوی و ظهور مدعیان دروغین به این واقعیت هم می رسیم که یک حقیقت مسلمی در کار بوده که این دعاوی و تحریفات در اطراف آن پیدا شده و دست آویز اشخاصی قرار گرفته است. چنانکه در اصل اعتقاد به خدا و وحی و نبوت می بینیم که یک واقعیت های وجود دارد و زمینه قبول آن ها هم در دل مردم موجود است که افرادی فرصت طلب از این امر سوء استفاده کرده در طول تاریخ ادعای خدایی یا پیامبری کرده اند. و مسأله مهدی (علیه السلام) نیز چون از طرف خود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مطرح شده و صحابه از آن حضرت شنیده و بازگو کرده اند یک واقعیتی است که مورد قبول همه بوده است. به همین خاطر مورد سوء استفاده قرار گرفته است و افرادی آن را برای اغراض مختلف که در اغلب سیاسی بوده است دستاویز قرار داده اند. اگر مسأله مهدویت واقعیت نداشت، افرادی این همه در اطراف آن به تحریف دست نمی زدند، پس این سوء استفاده ها خود این مطلب را ثابت می کنند که این مسأله به عنوان یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است. حوادث ممکن است بشر را به حقایق راهنمایی کند، همان طور که حضرت ابراهیم (علیه السلام) آن موحد بزرگ، با استفاده از حوادث خدانشناسی را به مردم آموخت. آن حضرت چون شب شد ستاره ای را دید، اول گفت: این است پروردگار من. ولی چون ستاره غروب کرد گفت: (لا- أَحِبُّ الْآفِلِينَ). [۱]. «غروب کنندگان را دوست ندارم!». با استفاده از این حادثه طلوع و غروب ستاره حضرت ابراهیم (علیه السلام) مردم را تعلیم می دادند به این که ستاره نمی تواند خدا باشد. پس از آن ماه طلوع و غروب می کند و از این حادثه نیز نتیجه می گیرد که ماه هم خدا نمی تواند باشد. سپس آفتاب طلوع و غروب می کند و از آن هم به همان ترتیب نتیجه می گیرد. بدین وسیله از همه عقاید شرک آلود بیزاری می جوید و مردم را به خالق جهانیان راهنمایی می کند. پس حوادث می توانند انسان را به حقایق برسانند، اما حقایق اعتقادی را نمی توان معلول حوادث دانست. بلی این را می توان گفت که: گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی (علیه السلام) و رسوخ تفکر شیعی در دل های آن ها شد. اما اگر کسی بگوید تشیع و غیبت امام (علیه السلام) به مرور زمان مطرح و تکمیل شده است این حرف صحیح نیست چون دلیل های زیادی که به آن ها در بحث های قبلی اشاره شد این نظر را تکذیب می نماید. کسی نمی تواند بگوید اخبار ائمه (علیه السلام) که همه را از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل فرموده اند، همه ساختگی می باشند چرا که تمامی آن ها علاوه بر تواتر به همراه خود قرینه های خارجی دارند، در حقیقت مثل خبر از شهادت عمار می باشند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «تقتلک الفئنه الباغیه». [۲]. «تو را گروه ستم کار خواهد کشت». کسی نمی تواند بگوید بعد از این که عمار به دست معاویه و لشکرش شهید شد این حدیث جعل گردید. یعنی حدیث، معلول آن حادثه است. چرا که قبل از این واقعه این روایت را صحابه نقل می کردند. همین طور است مسأله امامت ائمه (علیهم السلام) که از زبان سه نفر از آن ها یعنی علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: تعداد ائمه دوازده نفر است [۳] که آخرین آن ها هم نام من است [۴] و در خارج همچنین واقع شده است. با این حال کسی نمی تواند ادعا کند که این احادیث ساختگی می باشند و بعد از وقوع این امور ساخته شده اند. پاورقی [۱] سوره انعام (۶)، آیه ۷۶. [۲] بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۳. [۳] مدرک پیشین، ج ۳۶، ص ۲۸۶، ح ۱۰۶. [۴] مدرک پیشین، ص ۳۶۸، ح ۲۳۳.

### مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص

آیا مهدی یک عنوان و لقب خاص است که بر شخص خاص با اوصاف و خصایص خاص اطلاق شده است یا مفهوم و لقب عام است که بر هر کس که خدا او را هدایت کرده باشد اطلاق می شود و به عبارت دیگر مهدی و اعتقاد به مهدویت شخصی و یا

نوعی است؟ مفهوم لفظ مهدی مفهومی عام است که در عرف و لغت به کار بردن آن به هر فرد که خدا او را هدایت کرده باشد جایز است. با این مفهوم همه انبیا و اوصیا مهدی هستند و به کار بردن آن در حق شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه (علیهم السلام) جایز است زیرا همه مهدی و هدایت شده بودند. بلکه به کار بردن این واژه درباره افراد دیگری که در مکتب آن بزرگواران تربیت شده و هدایت یافته اند جایز است. به عنوان مثال اصحاب امام حسین (علیه السلام) همه هدایت شده بودند. همچنین به کار بردنش نسبت به شیعیان خاص و بلکه همه شیعیان و هر کس که به حق هدایت شده باشد و در حال هدایت باشد جایز است. ولی همه می دانند که مقصود از مهدی که بر لسان مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) جاری شده مانند: «المهدی من ولدی [مهدی از فرزندان من است]». [۱] یا «المهدی من عترتی من ولد فاطمه [مهدی از اهل بیت من و از فرزندان فاطمه است]». [۲] یا «المهدی من ولدک [مهدی از فرزندان تو است]». [۳] این یک عنوان خاص و لقب مختص شخص معین و فوق العاده عزیزی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ظهور او بشارت داده است و اهل بیتش (علیهم السلام) و همه مسلمانان را فراخوانده است که در ردیف منتظران ظهور آن حضرت باشند. مهدی به معنای هدایت شده به حسب معانی متعدد هدایت از قبیل ارائه طریق و ایصال الی المطلوب و موارد دیگر در غیر انسان نیز به کار می رود و آیه (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) [۴]. «گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آن چه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!» [۵]. به این معنی دلالت دارد. با این همه به نظر می رسد از بررسی مواردی که این کلمه در آن ها به کار رفته است، این نتیجه به دست می آید که هدایت، اغلب در افرادی که هدایت خدا در آن ها مؤثر بوده است به کار می رود. بر این اساس باید گفت: «المهدی من هداه الله و قبل هدايته و اهتدى بها بعناية منه و توفيقه». یعنی کسی که هدایت خدا شامل حال او شده، مهدی است. به عبارت دیگر هدایت به معنای ارائه طریق، متوجه او شده است و به واسطه عنایت و توفیق الهی در او نتیجه بخش واقع شده است که عالی ترین مصادیق آن انبیا و ائمه (علیهم السلام) هستند. بر حسب اخبار معتبر، «مهدی» لقب همان موعود آخرالزمان است که حتی نسب و اوصاف او در احادیث معتبر مورد اشاره قرار گرفته است که آن جز بر امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بر احدی قابل تطبیق نیست و لقب مهدی به این معنی که مورد هدایت خدا و احیاء کننده اسلام و پر کننده جهان از عدل و داد و دارای صفات ممتاز، است اولین بار در مورد آن حضرت به کار رفت و این کار در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به توسط شخص آن حضرت انجام گرفت و مهدی به عنوان منجی و رهایی بخش و الفاظ مترادف دیگر از این قبیل از جانب خدا تنها لقب اوست. و مهدویت به مفهوم نوعیه از هیچ یک از روایات نقل شده از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) قابل استفاده نیست. پاورقی [۱] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹، ح ۱۴۸. [۲] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۲. [۳] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۸. [۴] سوره طه (۲۰)، آیه ۵۰.

### اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان (علیه السلام) که به گفته بعضی مطابق با عدد حروف نور است ۲۵۶ ولی بر حسب بعضی روایات در سال ۲۵۵ هجری واقع شده است این چگونه قابل توجیه است؟ غیبت آن حضرت در چه سالی واقع شده است؟ اختلاف در این گونه امور به اصل موضوع ضرر نمی زند و شبهه ای پیش نمی آورد. در تاریخ ولادت بیشتر رجال و شخصیت های تاریخی این گونه اختلافات وجود دارد بلکه در خیلی از موارد تاریخ ولادت و وفات آن ها نامعلوم است. اختلاف در تاریخ ولادت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) از اختلافی که در تاریخ ولادت بعضی از ائمه و شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وجود دارد کم تر است. قول معتبر سال ۲۵۵ ه، ق است که فضل بن شاذان نیشابوری که از محدثین بزرگ و هم زمان حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد روایت کرده است و واسطه او شخصیتی مثل جناب «محمد بن علی بن حمزه بن

حسین بن عیبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب» (علیهما السلام) است. [۱]. و اما غیبت حضرت صاحب الامر (علیه السلام): از همان موقع ولادت به طور متعارف همگان اذن تشرف به زیارت ایشان را نداشتند و پدر بزرگوارشان فقط اصحاب و شیعیان خاص را از سعادت زیارت آن یگانه فرزند عزیز و «کلمة الله باقیه» بهره مند می فرمودند، شروع غیبت صغری که آغاز دوره امامت آن حضرت هم بوده است در همان روز شهادت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) یعنی سال دویست و شصت هجری واقع شده است. مطلبی که در این جا لازم به تذکر است این که: طرح مسأله غیبت امام در زمان وقوع آن برای شیعیان و معتقدان به امامت مسأله غیر منتظره ای نبوده است، چون پیش از آن در روایات زیادی به آن اشاره شده بود و مردم می دانستند که حضرت صاحب الامر (علیه السلام) دارای دو غیبت است غیبت کوتاه به نام صغری و قصری و غیبت طولانی به نام غیبت کبری و طولی. خیر مفصل آن در کتاب ها و اصول شیعه که قبل از ولادت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) تألیف شده بودند به طور کامل ذکر شده بود. پاورقی [۱] ر. ک: منتخب الاثر، فصل سوم، باب اول، ص ۳۲۰ ۳۴۷.

### اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر بعد از رحلت امام حسن

بر حسب آن چه نوبختی در کتاب های فرق الشیعه نوشته است شیعه ها بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) به چهارده فرقه تقسیم شدند، این حرف تا چه حد صحیح است و این فرقه ها تا چه زمانی بودند؟ همان طور که گذشت، نوبختی می نویسد: [۱]. شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) به چهارده گروه و یا فرقه تقسیم شد، اما به نظر می رسد که در این نظریه مبالغه شده است، زیرا وی و سایر مؤلفان کتاب های مربوط به فرق همه آرای را که پیدا شده است اگرچه قائل آن فقط یک نفر باشد و او هم در آن نظر تا آخر ثابت قدم نمانده باشد جمع آوری کرده اند و چه بسا از فرقه هایی یاد کرده اند که به کار بردن تعبیر فرقه و گروه در مورد آن ها صحیح نیست. چون تعداد قائلین آن ها اگر دارای افرادی بوده اند معلوم نیست به نظر نمی رسد از چند نفر تجاوز کرده باشد و یا معلوم نیست که آن ها در نظر خود تا چه مدت و چه مقدار ثابت قدم مانده اند، لذا نباید آن ها از فرق محسوب شوند، و گرنه تعداد فرقه ها به صدها و هزارها خواهد رسید. شیخ مفید و شیخ طوسی (قدس سرهما) نیز همین گونه نظر داده اند. شیخ مفید در جلد دوم «الفصول المختاره» این فرقه ها را به نقل از نوبختی نام می برد و می فرماید: هیچ یک از این فرقه ها به جز شیعه در زمان ما سال ۳۷۲ ه ق وجود خارجی ندارند. بنابر این معلوم می شود که اصلا این فرقه ها از موجودیتی آن چنانی که قابل اشاره باشند برخوردار نبوده اند. البته اگر رأیی به آن ها نسبت می دهند، هرچند اظهار کننده مشخصی نداشته باشد باید مورد بررسی قرار گیرد، چنانکه شیخ مفید و شیخ طوسی این بررسی ها را انجام داده اند و بطلان دیدگاه های همه این فرقه ها غیر از امامیه اثنی عشریه را ثابت نموده اند. و خلاصه کلام این که کتاب های ملل و نحل در شمارش گروه ها و فرقه ها گرفتار مسامحه و مبالغه شده اند. لذا به مطالب این قبیل از کتاب ها جز در مورد فرقی که هم اکنون موجودند و یا تاریخ و مصادر معتبر موجودیت آن ها را به عنوان یک گروه تأیید می کند نمی توان اعتنا کرد. پاورقی [۱] فرق الشیعه، ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، ص ۹۶.

### القاب امام دوازدهم

آیا زیاد بودن لقب های امام عصر ارواحنا فداه به خاطر زیادی ویژگی های ذاتی و روحی و جسمی او است و یا این امر ناشی از بزرگی کارهای اصلاحی او می باشد؟ از روایات استفاده می شود که نام های مبارک امام دوازدهم (علیه السلام) عبارتند از: قائم، مهدی، غایب و حجت. به علاوه احادیث مختلف از آن حضرت با عناوینی چون: حجة الله، خلیفه الله و القائم هم یاد شده است و علت زیاد بودن لقب های آن حضرت همان دو جهتی است که به آن اشاره شده است، البته در میان این القاب بعضی مشهورترند.



ممکن است اوضاع و احوال در یک زمان موجب توجه بیشتر مردم به یکی از این لقب‌ها و یا صفات بشود و یا جنبه خاصی از مسأله بیشتر مطرح گردد، در نتیجه سخن رانان و نویسندگان و یا شاعران آن لقب یا جنبه خاص را بیشتر مورد توجه قرار دهند، نظیر اسماء الحسنی خداوند متعال که شرایط و احوال شخصی یا عمومی مردم موجب می‌شود که به یکی از آن اسم‌ها مثلاً- اسم «الشافی» یا «السّلام» یا «الحافظ» یا «الزّاق» بیشتر توجه داشته باشند و خدا را با آن اسم بخوانند، اما این بدان معنی نیست که سائر اسماء الحسنی وجه تسمیه ندارند. بنابر این هر یک از اسم‌ها و القاب امام زمان (علیه السلام) به یکی از اوصاف یا اعمال آن حضرت اشاره دارند و از اغلب آن‌ها در روایاتی که اصل مسأله امام دوازدهم و ظهورش را مطرح کرده اند یاد شده است، یعنی آن حضرت حتی سال‌ها قبل از آن که خود و پدرشان متولد شده باشند با این نام‌ها و لقب‌ها مشهور بوده اند. و در این جهت که امام دوازدهم همان حضرت مهدی و حضرت مهدی همان امام دوازدهم است، عالمان بزرگ اهل تسنن با شیعه موافقت دارند و از همین رو افرادی مثل ابو داود مؤلف کتاب سنن اخبار امامان دوازده گانه را در کتاب «المهدی» روایت کرده است که در القاب آن حضرت، به موعود انبیا بودن و حَسَب و نَسَب او اشاره می‌شود.

### لقب القائم

چنانکه همه می‌دانند یکی از القاب حضرت مهدی (علیه السلام) «قائم» است در وجه ملقب شدن آن حضرت به این لقب روایتی نقل شده است که قابل تأمل است، زیرا ظاهر آن دلالت دارد که این نام گذاری به این جهت بوده است که آن حضرت بعد از وفات ظهور خواهد کرد در حالی که حدود بیش از هزار روایت راجع به آن حضرت و غیبت و حیات و طول عمر ایشان در دست است که با توجه به آن‌ها این خبر قابل اعتماد نیست ولی درباره سند و متن و مضمون آن اگر توضیحاتی داده شود سودمند است؟ شیخ بزرگوار طوسی (رحمه الله) حدیث غیر معتبری [۱] را نقل می‌کند که ظاهراً دلالت بر این دارد که قائم به این سبب قائم نامیده شده که بعد از وفات قیام خواهد کرد. شیخ درباره این حدیث توضیحاتی داده است ولی ما پیش از آن که وارد بحث در این باره بشویم لازم می‌دانیم که به صورت مختصر، مبانی امامت را در تشیع که آیات قرآن مجید و احادیث و دلایل عقلی آن را اثبات می‌نماید متذکر شویم، این مبانی عبارتند از: ۱ امامت، عهدی است الهی که از سوی خدا افرادی که شایستگی عهده دار شدن آن را داشته باشند برای احراز این مقام معین و منصوب می‌شوند و این نصب و گزینش الهی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به مردم اعلام می‌شود. ۲ مهم ترین شرایط امام عصمت و اعلیّت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند ولی او از همه بی‌نیاز است همان طور که از «خلیل بن احمد» نقل است که درباره امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: «احتیاج الكلّ الیه و استغناؤه عن الكلّ دلیل علی أنّه امام الكلّ». [۲]. ۳ زمین هرگز بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند و هر کس امام زمان خود را شناسد و بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است. ۴ امامان برحسب نص روایات متواتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دوازده نفرند. ۵ آن‌ها دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) و برحسب دلالت احادیث متواتر ثقلین، در ردیف قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد. ۶ امامان به غیر از نبوت که به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ختم شده است همه مناصب دینی و حکومتی را، دارا هستند و همان طور که حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده آن‌ها «قوام الله» [۳] بر خلق می‌باشند. و یا بنابر روایت دیگر، آن‌ها کشتی نجات امت اند. «لا یدخل الجنّة الاّ من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الاّ من انکرهم و هم سفن النجاة و امان الامّة من الضلال و الاختلاف». [۴]. «به بهشت داخل نمی‌شود مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آن‌ها او را بشناسند؛ و به آتش داخل نمی‌شود مگر کسی که آن‌ها را انکار نماید؛ و به آن‌ها کشتی‌های نجات و پناه امت از گمراهی‌ها و اختلاف هستند». [۷] اسم و اوصاف و ترتیب امامت ائمه (علیهم السلام) از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مشخص شده است و علاوه بر آن هر امامی امام بعدی را مشخص ساخته است. این‌ها از جمله مبانی مهم اعتقاد به اصل

امامت است و برای هر مسلمان معتقد به عالم غیب و مؤمن به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله وسلم)، میزان حَقانیت این مبانی، یا با برهان عقلی، یا با آیه قرآنی، یا به وسیله حدیث قطعی و متواتر است. و اغلب این مبانی از هر سه طریق قابل اثبات است. بر این که امامت یک عهد الهی است و خداوند آن را معین می‌کند هم به دلیل عقلی و هم قرآنی و هم به سنت متواتر، استدلال شده است. علامه حلی در «الفین» هزار دلیل بر این مسئله اقامه کرده است و اساساً این مسئله ریشه در توحید دارد و چون اصل توحید شامل توحید در حاکمیت و ولایت بر خلق هم می‌شود: «له الحکم و له الامر و هو السلطان و هو الحاکم و هو الولی و هو العالم بمصالح عباده لا- امر و لا نهی لأحد دونه». [فرمان و دستور از او است، او پادشاه و فرمانروا و ولی امر است، او آگاه به نیازهای شایسته بندگانش می‌باشد و برای کسی جز او امر و نهی نیست]. در مسئله لزوم عصمت و اعلیّت امام نیز دلایل عقلی و قرآنی و روایی زیادی هست از جمله آنهاست این آیه: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى...).

[۵].] «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند». [مرحوم علامه بر مسئله لزوم عصمت نیز، هزار دلیل اقامه کرده است. بر این اصل که زمین بدون حجت و امام باقی نخواهد ماند علاوه بر آیاتی مثل: (وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ). [۶].] «و برای هر گروهی هدایت کننده ای است». [وَلَقَدْ وَصَّيْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ]. [۷].] «ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم». [يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ]. [۸].] «به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم». [اخبار متواتری دلالت دارد که از جمله آن‌ها است همان خبر معروف «کمیل بن زیاد» از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در نهج البلاغه و سایر کتاب‌های شیعه زیدیه و امامیه و حتی کتاب‌های معتبر اهل سنت مثل «تذکره الحفاظ» ذکر شده است از این جا معلوم می‌شود که همه بر این مطلب اتفاق دارند که زمین هرگز از حجت خالی نخواهد ماند البته فرق نمی‌کند حجت ظاهر و آشکار و یا غایب و مستور باشد. و در «صواعق» و دیگر کتاب‌های اهل سنت از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) کلامی نقل کرده اند که در آن به مسئله خالی نبودن زمین از امامی از اهل بیت (علیهم السلام) تصریح شده است. بر این اصول حتی در دعا‌های ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم تصریح شده است. در این باره تنها به قسمتی از دعای روز عرفه حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) اکتفا می‌کنیم، حضرت در آن جا می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ آيِدَت دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنْارًا فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَدَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ امْرَتَ بَامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ، وَ الْإِنْتِهَاءَ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ الْآيْتِقَادَ مِمَّنْ مَتَقَدَّمَهُ، وَ لَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مَتَأَخَّرَ، فَهُوَ عَصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ». [۹].] «بار خدایا! تو دین خود را در هر زمان و روزگاری به وسیله امام و پیشوایی که او را برای گمراهان بندگانت علامت راهنما و در شهرهای نشانه راه حق برپا داشته‌ای، تأیید و کمک کرده‌ای پس از آن که پیمان دوستی آن امام را به پیمان به دوستی خود پیوسته، و او را سبب خوشنودی خویش گردانیده‌ای، و طاعت و فرمانبری از او را واجب نموده، و از فرمان نبرد از او ترسانیده‌ای، و به فرمان بری فرمان هایش، و باز ایستادن از نهی و بازداشتن او، و به این که کسی از او پیشی نگیرد و از او واپس نماند فرمان داده‌ای، پس او است نگه دار پناهندگان و پناه اهل ایمان و دستاویز چنگ زدگان، و جمال و نیکویی جهانیان». هر کس در این بخش از دعا دقت کند هم دیدگاه شیعه امامیه را درباره اصل امامت می‌شناسد و هم می‌فهمد که این منزلت و شؤون از اول برای ائمه (علیهم السلام) ثابت بوده و کسی چیزی بر آن اضافه ننموده است. اما این مسئله که «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مثل مردن جاهلیت مرده است» این هم یک اصلی است که احادیث معتبری به آن تصریح دارند، احادیث متواتر ثقلین و سفینه و امان، همه به این مطلب دلالت دارند. و بر این مطلب که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبرند و یازده نفر آن‌ها از نسل علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌باشند که اول آن‌ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و پس از او امام حسن مجتبی (علیه السلام) و پس از او سیدالشهدا امام حسین (علیه السلام) و بعد از او نه نفر از فرزندان او که نهم از آن‌ها که دوازدهمین امام است حضرت مهدی (علیه السلام) است در احادیث متواتری تصریح شده است. بنابر این چون این اصول با

ادله محکمی ثابت شده اند لذا بزرگانی چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن بابویه، علامه مجلسی (قدس سرهم) در مقابل هر کسی که پیش از این بزرگان یا بعد از آن ها در این باره سخنی بر خلاف گفته یا حدیث نادر و غیر مقبولی را مورد توجه قرار داده است به این اصول تمسک جسته، حرف وی را رد کرده اند، چون سند دلیل های این اصول به حدی معتبر است که حتی می توان ادعا کرد که بعد از اصل توحید و نبوت هیچ اصلی به این اندازه قابل اعتماد نیست. با این همه، هیچ عالم شیعی معتقد نشده است که قیام قائم بعد از مرگ وی تحقق خواهد یافت. و هر کس هم در این زمینه به احتمالات بی اساس معترض شده است با توجه به مطالب گفته شده چون آن ها کاملاً بر خلاف واقعیت های علمی هستند، لذا نباید به آن ها اعتنا شود چون ارزش علمی ندارند. بعد از این مقدمه و بیان این نکته حیات حضرت و غیبت طولانی ایشان بر اساس این اصول، ثابت شده است، دیگر جایی برای این روایت که می گوید قائم (علیه السلام) بعد از رحلت قیام خواهد کرد نمی ماند، زیرا این حرف موجب انقطاع رشته امامت و خالی ماندن زمین از وجود امام معصوم و رد اخبار بسیاری که دلالت بر عمر و غیبت طولانی آن حضرت دارد، خواهد شد. گذشته از همه این ایرادها خبر مذکور از نظر سند غیر معتبر است و کسی از علما و فقها حتی در یک مسئله فرعی به مانند این خبر استناد ننموده است. زیرا یکی از روایت کنندگان آن «موسی بن سعدان حنّاط» است که علمای علم رجال او را تضعیف کرده، خبرش را بی اعتبار می دانند. او این خبر را از عبدالله بن قاسم روایت کرده است که او را «البطل الکذاب» پهلوان بسیار دروغ گو لقب داده اند. او هم از ابو سعید خراسانی روایت کرده است که اگر وجود او را مجهول شماریم برحسب مصادر رجالی، حال او که راست گو یا دروغ گو است روشن نیست. حال ملاحظه کنید در برابر آن مبانی محکم و صدها حدیث معتبر چگونه می توان به این خبر که راوی اش قهرمان دروغ پردازی است اعتماد کرد و بر طبق آن نظر داد. امّا وجه به کار بردن لقب قائم برای امام عصر (علیه السلام): قائم یعنی قیام کننده. زیرا حضرت در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی قیام خواهد کرد و عالم را بعد از آن که از ظلم و جور پر شده از عدل و داد پر خواهد نمود. به علاوه از آن لقب مسأله قیام به شمشیر و مبارزه مسلحانه نیز استفاده می شود. با این حال چون قیام مراتب ضعیف و قوی دارد، از اخبار استفاده می شود که همه امامان قائم به امر بوده اند و بر همه آن ها به مناسبت مواضعی که داشته اند به کار بردن این لقب صحیح و به جا است ولی چون قیام حضرت مهدی (علیه السلام) یک قیام جهانی است که همه اوضاع و احوال اجتماعی و فردی و سیاسی و اقتصادی بشر را فرا می گیرد و وعده های خدا به انبیا و وعده های انبیا به مردم را تحقق می بخشد این لقب به طور مطلق در حق آن حضرت به کار می رود و لذا هر کجا «قائم» بگویند و قرینه ای بر اراده شخص دیگر از امامان نباشد، از آن، حضرت مهدی (علیه السلام) فهمیده می شود. در حدیثی که شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب کمال الدین از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) امام نهم روایت کرده است آمده است که: «ان الامام بعدی ابنی علی...؛ امام بعد از من پسر من علی حضرت علی النقی (علیه السلام) است که امر او امر من، سخن او سخن من و پیروی از او پیروی از من است و امامت بعد از او در پسرش حسن امام حسن عسکری (علیه السلام) قرار داده شده است. امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد. راوی می گوید: بعد حضرت ساکت شدند. من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس امام بعد از حسن (علیه السلام) کیست؟ حضرت نخست تا حد زیادی گریه کردند و سپس فرمودند: پس از حسن پسر او «القائم بالحق المنتظر» است. گفتم: ای پسر پیامبر، برای چه آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: برای این که او بعد از آن که نام و یادش به فراموشی سپرده شود و بیشتر معتقدین به امامت وی از عقیده خود برگردند قیام خواهد کرد. گفتم: برای چه منتظر نامیده شده است؟ فرمود: چون برای او غیبتی است که مدّت آن بسیار طولانی است، به گونه ای که خروج و ظهور او را مؤمنان واقعی انتظار می کشند، ولی اهل شک و ریب انکار می نمایند و نفی کنندگان به او استهزاء می کنند و کسانی که وقت برای آن معین می کنند فراوان می گردند و عجله کنندگان در آن غیبت، هلاک می شوند ولی مسلمین اهل تسلیم نجات می یابند». [۱۰]. علامه مجلسی (رحمه الله) فرموده اند: مقصود از مردن، که در آن روایت ضعیف آمده بود این است که آن

حضرت پس از به فراموشی سپرده شدن نام و یادش قیام خواهد کرد. و شیخ مفید در ارشاد روایتی را از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که در آن می فرماید: «سَمَى الْقَائِمَ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ؛ [۱۱] قائم نامیده شده است به خاطر این که قیام به حق خواهد نمود». و از بعضی اخبار وجه دیگری که استفاده می شود این است که آن حضرت به این لقب از جانب خدا ملقب شده چون در عوالم قبل از این عالم، آن حضرت قائم بودند و نماز می خواندند. درباره نام گذاری آن حضرت به لقب «المهدی» نیز وجوه مناسبی ذکر شده است و البته چنان نیست که «القائم» عنوان اصلی و «المهدی» عنوان فرعی باشد. هر دو لقب است و نام گذاری با هر کدام از آن ها علتی جداگانه دارد. بلکه می توان گفت چون مفهوم مهدی «من هداه الله» است یعنی کسی که خدا او را هدایت کرده است، به حسب رتبه باید کسی قائم باشد که خدا او را هدایت کرده باشد. یعنی قائم باید «من هداه الله» باشد اما لازم نیست که همیشه «من هداه الله» قائم باشد. اما اعمال و اصلاحات و حرکت و قیام و نهضتی که از مهدی (علیه السلام) صادر می شود مثل تشکیل حکومت جهانی متوقف بر قیام و فعلیت یافتن لقب قائم است. این القاب به اصلی و فرعی تقسیم نمی شوند و همه از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) شنیده شده اند و قدیم و جدید هم ندارند. و هر یک مفهوم خاص خود را دارد و هر کدام با توجه به جنبه خاصی به کار رفته اند، در عبارات گاهی همه این القاب با هم ذکر می شوند و گاهی یکی و زمانی هم یک لقب بر لقب دیگر مقدم ذکر می شود. در هر حال اطلاق این القاب بر اساس اوصاف ذاتی و فعلی است که آن حضرت دارای همه آن ها است. پاورقی [۱] غیبت طوسی، ص ۲۸۲. [۲] معجم رجال الحدیث ج ۷، ص ۷۶ و تنقیح المقال ج ۱، ص ۴۰۳. [۳] نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۱۵۲، قسمت ۷. [۴] بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۳. [۵] سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵. [۶] سوره رعد (۱۳)، آیه ۷. [۷] سوره قصص (۲۸)، آیه ۵۱. [۸] سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱. [۹] صحیفه سجّادیه، فرازی از دعای ۴۷. [۱۰] کمال الدین، ج ۲ ص ۳۷۸، ب ۳۶، ح ۳. در کتاب معانی الاخبار نیز حدیثی مشابه این وجود دارد. [۱۱] ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۴، فصل فی سیره (علیه السلام).

## دو نوع غیبت

بر حسب مضمون روایات موجود غیبت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) به دو صورت واقع شده است در غیبت اولی ارتباط با آن حضرت به وسیله نواب و وکلا ایشان ممکن بوده است ولی با تمام شدن این دوره و شروع غیبت دوم که غیبت تامه است دوره مأموریت وکلا و نواب خاص هم پایان یافته است. سؤال این است که، آیا تعبیر از این دو غیبت به صغری و کبری از اول رایج بوده است یا این کار در عصرهای بعدی مثل عصر صفویه رواج پیدا کرده است؟ بحث در مثل این مطالب نباید بحث لفظی باشد خواه کسی غیبت نخستین را که کوتاه تر و کم تر بوده غیبت صغری و کوچک تر یا غیبت قصری و کوتاه تر بخواند یا غیبت دوم را که مدتش طولانی است غیبت کبری و بزرگ تر یا غیبت طولی و درازتر بگوید یا با هر لفظ دیگر از این دو غیبت یاد کند این کار واقع و حقیقت امر را تغییر نمی دهد در هر حال این دو غیبت واقع شده است. مسئله این است که اصل دو شکل بودن غیبت حتی قبل از وقوع آن در اصول و کتاب های حدیث مورد تصریح بوده است و نعمانی و دیگران که قبل از پایان غیبت صغری می زیسته اند آن را نقل نموده اند و این امر دلیل بر مطرح بودن دو شکل از غیبت است. به علاوه با وجود چندین روایت معتبر در این زمینه هیچ کس نمی تواند ادعا کند که تعبیر غیبت صغری و کبری ساخته صفویان یا غیر ایشان می باشد. در دوره غیبت صغری اگر چه موقعیت شیعه حساس بوده است با این حال هیچ کس نمی تواند ادعا کند که این همه احادیث که از ائمه (علیهم السلام) در کتاب های چون غیبت فضل بن شاذان یا نعمانی و کمال الدین صدوق؛ روایت شده است. همه مجعول و بعد از وقوع غیبت ساخته شده اند. این که می بینیم شیعیان شهرها و نقاط مختلف مراجعه به نواب می نمودند، این ها بدون دلیل این کار را نمی کردند، حتماً علایم و دلایلی در دست بوده است که نشان می داده که این ها با امام ارتباط دارند. و گرنه محال است که افرادی مانند علی بن

بابویه با آن مقام علمی و عظمت فکری از طریق نواب در پی ارتباط با امام (علیه السلام) برآید بی آن که ارتباط آن‌ها برایش مثل روز روشن شده باشد؛ این واقعه خود نشان می‌دهد که آن‌ها دلیل روشنی بر حقانیت نواب در دست داشته‌اند. و مسأله دیگر این است که اگر چه ابو جعفر عمروی عثمان بن سعید و سایر نواب وسیله اتحاد شیعه بودند و وکالت آن‌ها از امام در همه محافل و مناطق شیعه نشین به خصوص در مثل شهر قم مورد قبول کامل همه بوده است، ولی این اتحاد، به خاطر اعتقاد به امامت امام دوازدهم بوده است، این مسأله موجب نفوذ معنوی سفرا شده بود نه این که آن‌ها بدون در نظر گرفتن مسأله امامت سبب اتحاد شیعه شده باشند. اتحاد و اتفاق شیعه در اعتقاد به امامت امام دوازدهم سبب اتحاد آن‌ها در پیروی از نواب امام (علیه السلام) بوده است. چنانکه امروزه هم اعتقاد به امامت آن حضرت سبب نفوذ معنوی علما و فقها به عنوان نایب عام آن حضرت در دل‌های مؤمنان می‌باشد. در غیبت صغری تعیین نواب بطور مستقیم توسط شخص امام (علیه السلام) بوده است و این که می‌بینیم بزرگانی در مقابل نواب سر تسلیم فرود می‌آورند دلیل آن این است که این انتخاب توسط شخص امام (علیه السلام) بر اساس شایستگی نواب بوده است و اصل تسلیم همه طبقات و شخصیت‌های علمی و سیاسی دلیل بر این است که رهبری اصلی در دوره غیبت صغری با شخص امام (علیه السلام) بوده است. و در اثر وجود شواهد و دلایل قانع‌کننده بوده است که رجال علمی شیعه و شخصیت‌هایی نظیر «ابو سهل نوبختی» و «ابن متیل» و «حسن بن جنانصیبی» و دیگر بزرگان شیعه به حقانیت نواب معتقد بوده‌اند. چنانکه بعد از درگذشت نایب چهارم علی بن محمد السمری نیز این مسئله که دوره غیبت و نیابت خاص نواب به پایان رسیده است مورد پذیرش همه قرار گرفت و اگر کسی ادعا نیابت می‌کرد بر اساس همین اصل او را تکذیب می‌کردند و ضمناً می‌توان گفت که یکی از حکمت‌های مهم غیبت کوتاه، آشنا کردن شیعه با مسأله غیبت و زمینه‌سازی برای عصر غیبت طولانی بوده است، تا شیعه بتواند در دوره ای طولانی بدون حضور ظاهری امام (علیه السلام) به حیات خود ادامه دهد و این امتحان بزرگ الهی را با موفقیت پشت سر گذارد.

### تولد معجز آسای امام زمان علیه السلام

درباره ولادت امام (علیه السلام) معجزات و خوارق عاداتی نقل می‌نمایند که اعتبار این معجزات در چه حدّ و چگونه قابل اثبات است؟ و چرا بعضی تاریخ‌نویسان آن‌ها را نقل نکرده‌اند؟ ۱ اصل ولادت حضرت مهدی (علیه السلام) امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) را تاریخ‌نگاران مثل سایر وقایع تاریخی ثبت و ضبط کرده‌اند. ۲ درباره برخی معجزات که در ولادت آن حضرت یا سائر رجال از انبیا و اوصیا واقع شده است اگر منابع تاریخی متداول چیزی به دست نمی‌دهد. این نقص منابع مذکور محسوب می‌شود چرا که همین تاریخ‌نویسان در بسیاری از موارد به بعضی جوانب تاریخی اشاره کرده‌اند که به لحاظ اهمیت چندان مهم نبوده‌اند، این کم‌توجهی تاریخ‌نگار به بعضی جوانب یک مسأله گاهی ناشی از یک تعصب عقیدتی است، اما این کار به هر دلیلی که باشد به نقل قول‌های دیگران که با استناد به مصادر و مأخذ معتبر، انجام گرفته است ضرر نمی‌رساند. تاریخ پیامبران آکنده از معجزه است و ولادت و نشو و نماهای اغلب انبیا غیر عادی بوده است. به عنوان مثال: خلقت آدم، ولادت حضرت ابراهیم (علیه السلام)، تولد اسحاق و موسی و یحیی و عیسی و سخن گفتنش در گهواره همه از جمله حوادث غیر عادی است. که این‌ها همه یک سلسله حوادث تاریخی‌اند، هر چند فلان مورخ آن‌ها را نقل نکرده باشد از همین قبیل است تفصیل ولادت امام عصر (علیه السلام) که از وقایع مسلم تاریخی است، که ترک نقل آن از سوی تاریخ‌نگارانی که یا مغرض بوده‌اند یا قصدشان اختصار و یا امور دیگر بوده است، به اصل مسأله صدمه نمی‌زند. آن چه از سوی شیعه به امامان معصوم: نسبت داده می‌شود شبیه مطالبی است که در مورد حضرت ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و موسی و عیسی و یحیی و... گفته شده است که البته همه دارای سند معتبری هم هستند. وقایع مربوط به ولادت امام دوازدهم از بیشتر وقایعی که در تاریخ به چشم می‌خورد از نظر سند و مأخذ



معتبرتر است.

## فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط

در طول تاریخ گاهی به شرایط و فرصت‌هایی بر می‌خوریم که گمان می‌رود زمینه ظهور فراهم شده مثلاً استقبال مردم از دین و فداکاری در راه اسلام و بذل جان و شهادت به خاطر آن به قدری زیاد و با شور و هیجان است که به نظر می‌آید که نه تنها سیصد و سیزده نفر بلکه بیش از هزارها نفر آماده جان‌نثاری در رکاب امام (علیه السلام) هستند با وجود این، سرّ تأخیر ظهور چیست؟ راجع به فراهم بودن شرایط ظهور امام زمان (علیه السلام)، اولاً: کسی نمی‌تواند به طور یقین اظهار اطلاع کند یعنی بگوید همه شرایط فراهم شده است، زیرا خود این ادعا احتیاج به علم به جمیع شرایط دارد چون ممکن است احادیث متضمن بیان همه شرایط نباشند. ثانیاً: بر فرض که شرایط، منحصر در آن موارد باشد که در روایات آمده است با این حال همان طور که صدوق علیه‌الرحمه فرموده است واقعاً نمی‌توان مطمئن بود که فرضاً همان سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص و سائر شرایط موجود شده باشد. چون اگر تمام اوضاع و شرائط بر حسب ظاهر حکایت از فراهم بودن زمینه ظهور داشت، بدون این که مثلاً وجود افراد خالصی را که بتوانند در شمار سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت صاحب (علیه السلام) باشند انکار کنیم. این ادعا را هم نمی‌توانیم بکنیم که همه افراد مانند «سلمان» و «ابوذر» و «مقداد» و «رشید هجری» و «اصحاب کربلا» می‌باشند. در وضعیت کنونی با همه ادعاهایی که در جامعه ما برای بازگشت به اسلام و اسلام خواهی مطرح می‌شود و البته باعث افتخار است اما باز هم می‌بینیم احکام الهی را در بسیاری از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، خیلی‌ها زیر سؤال می‌برند و تا آن جا که بعضی احکام دین را که اختصاص به زمان و یا مکان خاصی ندارد مختص به همان عصر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌دانند به این بهانه از زیر بار تکلیف شانه خالی می‌کنند، با وجود چنین اشخاصی و حوادثی چگونه می‌توانیم بگوییم اوضاع برای ظهور آماده شده است تا چه رسد به این که از علت تأخیر سؤال کنیم. بنابر این در این مسئله سزاوار است تسلیم حکم و اراده خداوند عالم باشیم و فضیلت انتظار ظهور را از دست ندهیم و همان گونه که در روایت «علی بن مهزیار» اشاره شده است محجوب بودن آن حضرت را به اعمال خود نسبت بدهیم و همیشه یاد آن حضرت را در دل‌های مان زنده نگهداریم و سعی کنیم از طریق اصلاح اعمال خود زمینه ظهور حضرتش را هرچه بیش تر فراهم کنیم.

## مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار

بر حسب آن چه که مشهور است در دوره غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) که بسیار طول خواهد کشید امتحانات سخت پیش می‌آید بگونه‌ای که شخص با ایمان صبح می‌کند ولی در حالی که کافر شده است به شب وارد می‌شود آیا این گونه امتحان‌ها در زمان‌های نزدیک به ظهور است یا در تمام طول مدت غیبت چنین امتحان‌هایی جریان دارد؟ بر طبق اصول اسلامی، دنیا محل امتحان و آزمایش است و مردم در هر واقعه‌ای که برایشان پیش می‌آید در حال امتحان هستند. در حال جوانی، یا پیری، در توان‌گری، در نیازمندی، در تندرستی، در بیماری، در قدرت، در ریاست، چه در زمان حضور امام (علیه السلام) یا در دوره غیبت آن حضرت باشند فرق نمی‌کند، همیشه در حال امتحان‌اند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: (أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ). [۱]. «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آورده ایم به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!». [چنانکه می‌دانیم در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در عین حال که همه برنامه‌ها و رویدادها امتحان بود گاهی امتحان‌های شدیدی پیش آمد که جز عده‌ای اندک از عهده آن سالم بیرون نمی‌آمدند. مثلاً در جنگ‌ها غیر از افرادی چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ابو دجانة و... در جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر نمی‌توانستند زیاد مقاومت کنند چون در

آزمایش های سخت تعداد معدودی توان پایداری دارند چه بسا افرادی که از ترس فرار می کردند نقل شده است که در یکی از جنگ ها عثمان از صحنه جنگ گریخت و بعد از سه روز برگشت، یا پس از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن امتحان سخت پیش آمد که سه یا هفت نفر بیشتر نتوانستند از عهده آن سالم بیرون بیایند و در خطی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معین کرده بودند ثابت قدم بمانند بعدها هم این قبیل امتحانات ادامه یافت و هم چنان ادامه خواهد داشت تا به قول قرآن (لِيُمَيِّرَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ). [۲]. [این ها همه به خاطر آن است که خداوند می خواهد ناپاک را از پاک جدا سازد.] این امتحان ها حکمت و فوائد بسیاری دارد که از جمله آن ها است آماده شدن طبع افراد جهان و جامعه برای آن ظهور باشکوه که در آن مؤمنان ثابت قدم و پای دار از سایر افراد تمیز داده خواهد شد، حفظ ایمان در دوره غیبت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) همراه با تحمل سختی های بسیار شدید امکان پذیر است و از این مدرسه و مکتب امتحان البته میلیون ها نفر با افتخار و سربلندی بیرون می آیند یعنی از طریق صبر و شکیبایی و استقامت بر مشکلات پیروز شده دین و ایمان و شرف خود را حفظ می نمایند. بر حسب مضمون بعضی از روایات در این دوره حفظ دین از نگاه داشتن آتش در کف دست دشوارتر خواهد شد و ظلم و ستم و فساد و فحشاء شیوع پیدا می کند و ارزش ها، ضد ارزش و ضد ارزش ها، ارزش محسوب می گردد، گناهان افتخار و هنر شمرده می شود، دوستان شخص او را به گناه ترغیب و تشویق می نمایند و از این که با اهل ظلم و گناه و فساد هماهنگی نکرده او را سرزنش می کنند. زن ها در کارهای مخصوص به مردها وارد می شوند. جنگ ها و بلاهای طبیعی زیادی پیش می آید. در روایت جابر انصاری که درباره تفسیر آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) [۳]. [ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر اوصیای پیامبر را...]. [۴]. [او کسی است که از شیعیان و دوستانش پنهان می شود چنان پنهان شدنی که بر ایمان به امامت او پایدار نمی ماند مگر آن کسی که خداوند قلب او را به ایمان داشتن امتحان نموده باشد]. [۵]. [چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور است این امید و آرزو!]. و حتی در «ما اطول هذا العناء و ابعث هذا الرجاء». [۵]. [چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور است این امید و آرزو!]. و حتی در حدیثی دیگر وارد شده است که: «ان لصاحب هذا الامر غيبه المتمسك فيها بدینه كالخارط للقتاد...» [۶]. [همانا برای صاحب این امر غیبتی است، هر کس که در آن زمان به دین چنگ زده باشد مانند کسی است که با دست خار بکند]. پس همان گونه که از روایات استفاده می شود تمام مدت غیبت دوره امتحان و آزمایش است که البته نوع آن آزمایش ها در زمان و مکان های مختلف متفاوت است، باید مؤمن در این دوره در التزام به احکام دین و تلاش برای اعلاء کلمه اسلام و عزت مسلمین و دفع نفوذ و سلطه فرهنگی و سیاسی بیگانگان ثابت قدم داشته باشد و با تمام اوضاع و احوال منفی و غیر مساعد در حال مبارزه و جهاد باشد و به پیروزی اسلام و مسلمین و نصرت خدا امیدوار باشد و در مقابل قدرت کفار و ایادی آن ها خود را نبازد و به اخلاق و رفتار غلط آن ها گرایش پیدا نکند و در ضمن یقین داشته باشد که وعده های خدا و پیغمبر خدا حق است و بالاخره اسلام پیروز و عالم گیر خواهد شد و در نتیجه آن عدل و داد جهان را پر خواهد کرد. پاورقی [۱] سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۲. [۲] سوره انفال (۸)، آیه ۳۷. [۳] سوره نساء (۴)، آیه ۵۹. [۴] اعلام الوری، ص ۳۹۷. [۵] نهج البلاغه صبحی الصالح، خ ۱۸۷، قسمت ۴. [۶] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۱.

آیا قاعده لطف مستفاد از احادیث و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است یا از ارتباط شیعه با معتزله این قاعده در کلام شیعه پیدا شده است؟ و نحوه تطبیق این قاعده با وجود امام غایب با چه بیانی است؟ از آن جا که درباره اصل امامت شیعه ادله زیادی به غیر از قاعده لطف در دست دارد با وجود آن دلایل اگر به قاعده لطف هم تمسک شود این کار به منظور تایید ادله است. اما ارتباط شیعه با معتزله که گاهی در مقابل اشاعره به آن‌ها عدلیه گفته می‌شود باید معلوم باشد که معتزله فرقه‌ای است از اشاعره که بعد از شیعه پیدا شده است منشعب شده است گرچه با شیعه در بعضی از عقاید و مسائل کلامی موافقت کردند ولی این دلیل بر تأثیر آن‌ها در مذهب شیعه نیست بلکه به عکس این دلیل بر تأثیر پذیری آن‌ها از عقاید شیعه است چون اشاعره فرقه‌ای هستند که بعدها پیدا شده‌اند بعلاوه همان طور که گفته شد عقاید شیعه همه از عقل و قرآن مجید و احادیث اهل بیت عترت (علیهم السلام) گرفته شده است قاعده لطف نیز از خود شیعه و برگرفته از همان مآخذ و مصادر است. در حدیث است که جابر، فایده وجود امام غایب و چگونگی استفاده از وجود او را در زمان غیبت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سؤال کرد حضرت در جواب فرمودند: «ای و اللّٰذی بعثنی بالتبوء! انهم ینتفعون به و یتضییئون بنور ولایتہ فی غیبتہ کانتفاع النّاس بالشّمس و ان جللها السّحاب». [۱]. «آری! قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت مردم از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در زمان غیبت او کسب روشنائی می‌کنند همان گونه که از خورشید در پشت ابر بهره می‌برند». [نفی کلی لطف بودن وجود امام غایب از شخص عاقل که از امور غیبی بی اطلاع است صحیح نیست پس از ثبوت اصل امامت و غیبت او یقین به وجود لطف و ترتب فایده بر وجود او حتمی است زیرا نصب امامی که مکلف به غیبت باشد اگر لطف به بندگان نباشد لغو و بی فایده است و خداوند از کار لغو و بی فایده منزّه است. پس نصب امام غایب از سوی خدا قطعاً لطف است. بلی اگر بخواهیم با قاعده لطف هم لزوم نصب امام و هم امامت شخص غایب را ثابت کنیم این اشکال پیش می‌آید که باید اول لطف بودن امام غایب معلوم باشد و گرنه با جهل به لطف بودن آن، امامت او ثابت نخواهد شد. در حالی که با قاعده لطف لزوم نصب امام را ثابت می‌نماییم و با دلایل محکم دیگر امامت امام غایب را، و با انضمام این دو دلیل به این مطلب که از خدا کاری که عبث باشد صادر نمی‌شود لطف بودن امامت امام غایب ثابت می‌شود و سخن محقق طوسی که می‌فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا» مبتنی بر این اصل است که وجود امام مطلقاً لطف است، خواه در ظاهر باشد یا غایب شود. و این یک اصلی است که بر حسب فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌فرماید: «الثّلا تبطل حجج الله و بیناته» [۲]. حجت‌ها و نشانه‌های خدا با وجود امام، چه ظاهر باشد یا پنهان، حفظ می‌شود ثابت شده است. شایان ذکر است که اگر اشکال نبود لطف نسبت به امام غایب وارد باشد نسبت به امامی که غایب نیست ولی متمکن از تصرف در امور هم نمی‌باشد جاری است و امامت او نیز به همان علتی که امامت امام غایب، بدون لطف محسوب می‌شود بی لطف خواهد بود. در حالی که در امام حاضری که قادر به تصرف در شئون و اعمال مربوط به امامت نیست، این اشکال مطرح نشده است. همان گونه که در مورد پیامبری که در اثر شرائطی متمکن از هدایت نباشد یا هدایت هایش مؤثر واقع نشود و یا در مورد پیامبری که بعثت اش عمومی باشد ولی معاندان و مخالفان مانع از رسیدن دعوتش به همگان شوند این اشکال نشده و لطف بودن اصل رسالت او مورد انکار قرار نمی‌گیرد. ممکن است به همین بیان دلیل عقلی بر امامت امام غایب (علیه السلام) اقامه نمود که نصب امام و تعیین او از جانب خدا لطف است و لطف هم بر خدا واجب است. بنابر این خداوند بعد از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) شخصی را به امامت منصوب کرده است و آن غیر از امام غایب فرزند او نخواهد بود. چون دیگران که ادعا امامت کرده‌اند عدم صلاحیت و بطلان ادعایشان ثابت شده در حال حاضر هم کسی چنین ادعایی ندارد. پس یا خدا از لطف نسبت به بندگان خود در عصر غیبت دریغ نموده که این خلاف حکمت حقّ است و یا این که از باب لطف تعیین امام نموده است که در این صورت او غیر از امام دوازدهم کس دیگری نیست. پاورقی [۱] الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۲۹. [۲] بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۸.



روایتی بوسیله ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر (علیه السلام) نقل شده است که بر طبق آن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند پس از سال هفتاد گشایش پیش خواهد آمد، ولی به سبب شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) این مسأله تا سال صد و چهل به تأخیر افتاد و سپس چون شیعیان رازداری نکردند خداوند باز آن را به تأخیر انداخت بگونه ای که وقتی را برای آن در نزد امامان قرار نداد. توضیح دهید این حدیث با احادیث بسیار دیگر که دلالت دارند فرج موعود بعد از مدت های طولانی به دنبال وقوع حوادث و وقایع بزرگ واقع خواهد شد چگونه قابل تفسیر است؟ و آیا وقوع بدا که از این خبر استفاده می شود موجب این توهم نمی شود که چیزی بر خدا العیاذ بالله پس از آن که معلوم نبوده است معلوم شده است؟ در هر حال تفسیر صحیح آن چیست؟ اولاً: این خبر از نظر سند ایراد دارد زیرا بر حسب کتاب های رجال ابو حمزه ثمالی از طبقه چهارم محدثین نبوده است وفات او در سال ۱۵۰ قمری واقع شده و حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابی حمزه روایت کرده است از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگی در سال ۲۲۴ ق در گذشته است. بنابراین حسن بن محبوب در سال وفات ابی حمزه یک سال بیشتر نداشته با این حال روایت او از ابی حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابو حمزه واسطه بوده که چون معلوم نیست او چه کسی بوده است نمی توانیم این حدیث را معتبر بدانیم و بعلاوه خبر واحد اگر چه صحیح باشد در اصول اعتقادی نمی تواند حجت باشد تا چه رسد به آن که سندش هم مجهول باشد. ثانیاً: با وجود احادیث بسیار معتبری که همه با صراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و حکومت عدل صالحان به این زودی ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت باید منتظر تحولات شگرف و حوادث خطیر در طی زمان های بسیار طولانی بود، با این حال چگونه می توان به یک خبر واحد معجول در برابر آن همه احادیث اعتماد نمود؟ بعلاوه از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه ها و روایات زیادی نقل شده است که در آن ها هم به طول مدتی که باید در طی آن به انتظار این ظهور بود، اشاره شده است و هم از پیش آمدهای بزرگ و امتحانات شدید مؤمنان خبر داده شده است. با وجود این چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولی که می گوید آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معین کرده است، صحیح است؟ دیگر این که تغییر در تقدیرات الهی امری ممکن است ولی این بدان معنی نیست که خداوند متعال در ابتدا نسبت به امور بی اطلاع است سپس به آن ها علم پیدا می کند چنین عقیده ای از نظر شیعه باطل است چون همه شیعیان خدا را از جهل و این که امری بر او بعد از خفا آشکار گردد منزّه و مبرا می دانند «بدا» به مفهومی که شیعه به آن عقیده دارد یک اصل قرآنی و اسلامی است و بخش مهمی از مسائل الهیات و همچنین مسائل نبوت بر آن مبتنی است. از جمله آیات مربوط به «بدا» عبارتند از: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْفِيهِمْ). [۱]. «و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند به برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم، ولی آن ها حق را تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.» [ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ]. [۲]. «فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» [وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ]. [۳]. «پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.» [اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا]. [۴]. «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد.» [وَإِعْدْنَا مُوسَىٰ تَلْثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ]. [۵]. «و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم.» [فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غِيَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ]. [۶]. «چرا هیچ یک از شهرها و آبادی ها ایمان نیاوردند که ایمانشان به موقع باشد و به حالشان مفید افتد مگر قوم یونس هنگامی که آن ها ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی پایان زندگی و اجل شان آن ها را بهره مند ساختیم.» [لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ]. [۷]. «اگر شکرگزاری کنید نعمت خود

را بر شما خواهم افزود.» [وَمِنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ]. [۸].] «و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جانی که گمان ندارد روزی می دهد.» [ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ]. [۹].] «این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را به گروهی داده تغییر نمی دهد، جز آن که آن ها خودشان را تغییر دهند.» [بدائی که شیعه ضمن اعتقاد به علم و قدرت مطلق الهی بدان معتقد است معنایی است که از این قبیل آیات استفاده می شود، مثلاً در آن ها گفته می شود: شکر موجب زیاد شدن نعمت از جانب خدا می شود؛ خدا به واسطه تقوا فرد پرهیزکار را از سختی ها رها می سازد و او را از راهی که گمان نمی برد روزی می دهد؛ به وسیله دعا حاجت ها را برمی آورد؛ به خاطر توبه و ایمان، عذاب را از افراد دور می سازد و به جهت سوء استفاده از نعمت ها، آن ها را از بندگان باز می ستاند. البته احادیث فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است و همین طور حکایات بسیاری که در متون اصیل اسلامی نقل شده است بر این معانی دلالت دارند. اصولاً اگر «بدا» واقعیت نداشته باشد بسیاری از برنامه های دینی مثل دعا، توکل، توبه، صدقه، صلّه رحم، شکر، استغفار، موعظه، بشارت، انذار و تزکیه توجیه پذیر نخواهند بود. «بدا» یعنی ایمان به تأثیر این امور در حیات انسان. چه ما بتوانیم با توجه به علم مطلق خدا و احاطه او به همه امور، «بدا» را تفسیر کنیم یا در فهم سرّ و حقیقت آن درمانیم، بهر حال باید بر طبق مفاد آیات بسیار قرآن و احادیث متواتر به مسأله «بدا» معتقد باشیم. چرا که گاهی با این که همه علل و زمینه های تحقق یک امر فراهم می شود در عین حال علل دیگری باعث سلب تأثیر آن ها و در نتیجه مانع وقوع امر مزبور می شوند؛ در چنین شرائطی هم ثبوت و تحقق آن عوامل، و هم تداوم آن ها، و هم موانع تأثیر آن ها، همه به تقدیر الهی با نظم و ترتیبی که او مقرر کرده است، در «امّ الکتاب» محفوظ اند. این امور اگرچه به افعال اختیاری بشر هم ارتباط پیدا می کنند به اراده خدا و تقدیر او واقع می شوند یعنی نه جبری در کار است و نه تفویضی، بلکه یک حقیقتی ما بین این دو تا است. «لا- جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین». [۱۰]. به عنوان مثال خداوند مقدر فرموده است که آتش بسوزاند و یا هر مخلوقی در مسیر خاصّ خود رشد پیدا کند، ولی اگر مانعی پیش آمد آن امر تحقق نمی یابد. البته باید توجه داشت که موجبات اثبات حوادث در شرائط وجود موانع تحقق آن ها در موارد مادی «بدا» خوانده نمی شود تنها در مواردی که اموری نظیر صدقه و صلّه رحم و دعا در پیدایش و یا عدم پیدایش امری دخالت داشته باشند به گونه ای که بشر وجود یا عدم آن را از نظر علل ظاهری قطعی بدانند، در این موارد خلاف آن را «بدا» می گویند. در حالی که به ظاهر این مورد دوم با اول چندان فرقی ندارد جز این که موضوع محو و اثبات در مسأله اول در امور محسوس است و برای بیشتر یا همه افراد قابل درک می باشد. ولی در مسأله دوم در امور غیر محسوس است، لذا بیشتر یا اغلب افراد از درک آن عاجزند، نوع دوم بر وجود و تأثیر عالم غیب و وجود خدا بیشتر دلالت می کند، هرچند همه امور از او است. خلاصه مفهوم «بدا» همان مفهومی است که از این آیه قرآن که در ضمن آن خدای متعال عقیده باطل یهود را ردّ می فرماید به خوبی استفاده می شود: (وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَجُنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...). [۱۱].] «و یهود گفتند: «دست خدا با زنجیر بسته است». دست های شان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت الهی دور شوند! بلکه هر دو دست قدرت او، گشاده است؛ هر گونه بخواهد می بخشد!» [پس «بدا» به معنای صحیح آن نفی این اعتقاد نادرست یهود است که می گوید دست خدا از تصرف در امور بسته است؛ به عبارت دیگر «بدا» معنایش باز بودن دست خدا و محدود نبودن قدرت مطلق اوست، بدون این که این امر با علم مطلق او منافات داشته باشد. یا به تعبیر دیگر حقیقت «بدا» به معنای صحیح آن بگونه ای که هم با علم مطلق خدا هماهنگی داشته باشد، هم با منزّه بودن ذات باری از هر گونه جهل مطابقت نماید و هم موافق با نظر نادرست یهود و سایر منکران مسأله «بدا» که قدرت حق را محدود می دانند، نباشد باید به این نحو توصیف شود که بر طبق مقدرات الهی اشیاء هر یک دارای آثار خاصی می باشند که کارها بر طبق آن آثار، به مقتضای قضای الهی وجود پیدا می کنند. به عبارت دیگر تقدیر الهی این است که مثلاً آتش خاصّیت سوزاندن داشته باشد، ولی فعلیت این خاصیت تحقق آن به قضای الهی است و از طرف دیگر یک سلسله

اسباب غیبی مانند توکل و صدقه و دعا که امور غیر عادی مادی اند داریم که هر کدام اثر خاصی دارند در مرحله عمل هر یک از آن علل مادی و معنوی ظاهری و غیبی که قوی تر باشد در تحقق امور مؤثر واقع می شود و مقتضای آن وجود پیدا می کند؛ مثلاً در بسیاری از موارد علیرغم وجود موانع صله رحم که به عنوان یک عامل طول عمر مقدر شده است بر همه عوامل دیگر پیروز می شود و در نتیجه عمر فرد طولانی می گردد؛ لذا در روایت وارد شده است: «صَلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَ تَدْفَعُ مِثْقَالَ السُّوءِ». [۱۲].

[«صله رحم عمر را طولانی، و سختی های مرگ را برطرف می کند.»] خلاصه حقیقت بدان این است که اسباب و مقتضیات منحصر در اسباب مادی نیست بلکه در کنار اسباب مادی یک سلسله اسباب غیر مادی نیز بر حسب تقدیر الهی در کارند. بر این اساس باید هم به اسباب غیبی ایمان داشت و هم به اراده الهی و این که (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) [۱۳] و استمرار تدبیر و تصرف او در رزق و شفا و هدایت و... بدون خواست خداوند تأثیر ندارد، هر چند ما نتوانیم تفصیلات این شئون الهی و ارتباط آن ها را با یکدیگر درک کنیم. ممکن است مراد از محو در «بدا»، محو این تقدیرات به تقدیرات دیگر باشد. مثل محو اثر بیماری و شفا به دوا یا دعا که به خواست خدا انجام می گیرد. همان تقدیر و تأثیر بیماری نیز به مشیت الهی است همان گونه که در اسباب و مسببات مادی و ظاهری می بینیم که فلاخن عامل از سقوط انسان در دریا یا از بلندی یا وقوع یک حادثه و تصادف مانع شد. گاهی هم این تحول با تأثیر اسباب غیبی محو یا اثبات می شود. ممکن است مراد این باشد که تقدیرات حتمی نیستند تنها به واسطه خواست خداوند است که این تقدیرات محو یا اثبات می شوند و بدون آن هیچ تقدیری به نتیجه نمی رسد و مراد از (وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) [۱۴] هم این است که همه روابط و تقدیرات در امم الكتاب است. یا این که آن چه تحقق می پذیرد خلاف آن وجود پیدا نمی کند همه در امم الكتاب است. در هر صورت، «بدا» یک معنی معقول و منطقی دارد و چنان نیست که گفته شود به معنی ظهور امر مخفی و مجهول بر خدا است. مقصود از بیان مسأله «بدا» به هر یک از تفاسیری که بیان شد این است که بشر از طریق درک این واقعیات توجهش نسبت به خدا بیشتر شود و در هیچ حالی خدا را فراموش ننماید، در همه امور تکیه و اعتمادش تنها به اسباب ظاهر و عادی نباشد و با فراهم شدن آن اسباب باز هم خود را به عنایت فعلی خدا محتاج بداند و اگر اسباب مادی را فراهم ندید، باز هم ناامید نشود چه بسا خداوند از طرق دیگر زمینه فعل را فراهم کند. خلاصه مثل یهود، خدا را دست بسته نداند و به این حقیقت بزرگ توحیدی معتقد باشد که (قُلِ اللَّهُ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعَزَّزْ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). [۱۵]. [«بگو: بارالها! مالک حکومت ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبی ها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی قادری.»] اصولاً بدون چنین اعتقادی تربیت انسان و سیر او در عوالم معرفت و ترقی واقعی و عروج به مقامات ملکوتی میسر نخواهد بود و این واقعیتی است که در فطرت انسان هم زمینه دارد و حتی اگر با زبان هم مسأله «بدا» را منکر شود به کمک وجدان خود به آن اعتراف می کند، لذا در پیش آمدهای خطرناک خدا را برای دفع آن ها فرا می خواند و به اسماء حسناى او مثل الرِّزَاقِ وَ الشَّافِي وَ الْكَافِي وَ الْحَافِظِ ... که همه با اعتقاد به مسأله «بدا» مفهوم پیدا می کنند متوسل می شود. و چنانکه در قرآن کریم می فرماید: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ). [۱۶]. [«بگو:» به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا برای حل مشکلات خود غیر خدا را می خوانید اگر راست می گوید؟ نه بلکه تنها او را می خوانید.»] بر اساس این اهمیتی که اعتقاد به بداء در پرستش خدا و توجه به او دارد، در روایات شیعه وارد شده است: (مَا عِبَدَ اللَّهُ بَشِيءٌ مِثْلَ الْبِدَاءِ) [۱۷] خداوند به چیزی نظیر اعتقاد به بداء مورد پرستش واقع نشده است. خلاصه بحث این است که مسأله «بدا» به هر تفسیری معنی شود با علم مطلق الهی منافات ندارد. یعنی او همان طور که «بکل شیء علیم» است «بکل شیء قدیر» است. در مسأله بداء دو شبهه مطرح شده است: شبهه اول: از طرف قائلین به جبر است که می گویند وقتی علم خدا به چیزی تعلق گرفت تخلف علم از معلوم ناممکن است. بنابر این اگر مفاد (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) [۱۸] این باشد که

هر روز و در هر آن بهر چه علم او تعلق پیدا کند آن واقع می‌شود، بنابراین خلق می‌کند و روزی می‌دهد و منع می‌کند، همه افعال از او است خارج از محدوده علم او چیزی تحقق نمی‌یابد، و بلکه خارج از این محدوده صدور فعلی جایز و ممکن نخواهد بود. چنانکه تحقق افعالی که علم او به صدور آن‌ها تعلق گرفته است واجب خواهد بود. زیرا صادر نشدن آن افعال مستلزم جهل او خواهد بود، در حالی که ذات باری از همه انواع جهل و یا عیب و نقص منزّه است. از این جا شبهه مجبور بودن خدا و حتی بندگان خدا را مطرح می‌کنند. البته این شبهه از طریق مراجعه به وجدان مردود می‌شود، چرا که هر کس به گونه‌ای روش و آشکار در کارها خود را مختار می‌بیند و این در واقع یک نوع شبهه در بدیهیات است مثل این است که کسی در سوزاندن آتش یا گرم کردن آن تردید کند. پاسخ دیگر از این شبهه آن است که اولاً: این شبهه به فرض که وارد باشد مسأله «بدا» و محو و اثبات را ردّ نمی‌کند، زیرا با اعتقاد به جبر و عدم اختیار، محو و اثبات هم که از جمله افعال الهی است در نهایت امر مانند سایر افعال به جبر یا اختیار واقع می‌شود. به عبارت دیگر قائل به جبر با این شبهه نمی‌تواند محو و اثبات را نفی نماید، فقط می‌تواند بگوید محو و اثبات که هر دو از افعال الهی است حتمی الصّیّدور است. ثانیاً: جواب صحیح اصل شبهه این است که محو و اثبات هر دو از افعال اختیاری الهی است و مثل سایر افعال از او با اختیار صادر می‌شوند و «علم خدا به صدور آن به اختیار» نمی‌تواند منافاتی با اختیاری بودن آن داشته باشد. زیرا مفهومی لزوم تأثیر علم در معلوم است و این محال است و همین طور نسبت به افعال بندگان نیز خدا عالم به صدور اختیاری آن‌ها از بندگان است و چنین علمی اختیار بنده را نفی نمی‌کند و گویا حکیم و محقق طوسی آن جا که در پاسخ به خیام فرموده است: علم ازلی علّت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود به این جواب اشاره دارد که علم به وقوع و صدور افعال از افراد مختار به اختیاری بودن آن‌ها آسیبی نمی‌رساند. شبهه دوم: این است که اخبار انبیا و اولیا از امور غیبی آینده بخصوص اخبار حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) با امکان «بدا» در آن‌ها چگونه قابل تفسیر و توجیه است یعنی آنان چگونه از این همه وقایع بدون ملاحظه این که شاید در خبری که می‌دهند «بدا» واقع شود به طور جزم خبر داده‌اند؟ جواب: امکان وقوع «بدا» و وقوع آن در بعض موارد، به معنی وقوع آن در همه موارد نیست. بنابراین این خبر غیبی آن بزرگواران که علم شان از علم خدا و تعلیم و الهام او نشأت می‌گیرد به واقع نشدن «بدا» دلالت دارد و با امکان وقوع «بدا» منافاتی ندارد. و اگر شبهه این گونه طرح شود که بر حسب بعضی از روایات در مواردی خبرهای انبیا و ائمه (علیهم السلام) وقوع نیافته و علت آن را وقوع «بدا» یا اموری دیگر ذکر کرده‌اند و این امر مستلزم اخبار از خلاف واقع و متهم شدن به کذب و موجب وهن مقام نبوت و ولایت می‌شود. به علاوه شخص نبی یا ولی که از آن خبر می‌دهد یا عالم به وقوع «بدا» است یا عالم نیست. در صورت اولی بدیهی است خبر از وقوع امری که واقع نمی‌شود با علم خبر دهنده از وقوع نیافتن آن کذب است و مقام انبیا منزّه از آن است. در صورت دوم نیز با احتمال وقوع «بدا» خبر جزمی از امری که وقوع یافتن یا نیافتن آن به سبب احتمال «بدا» محتمل است اگر کذب نباشد برای صاحب مقام نبوت و امامت چندان موجه نیست. اولاً: بر حسب اخبار معتبر آن چه خداوند از علوم و آگاهی به امور غیبی به نبی و ولی عطا می‌کند و آن‌ها را مأمور اخبار از آن‌ها می‌نماید از امور حتمیه است که «بدا» در آن‌ها نیست. مثلاً در خبر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از قتل عمّار به دست گروه ستمگر یا خبر آن حضرت از شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شهادت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و سایر مصیبت‌ها که بر اهل بیت (علیهم السلام) وارد می‌شود، و یا این که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) از اهل بیت اولین کسی خواهد بود که به آن حضرت خواهد پیوست، و این که دین اسلام عالم گیر می‌شود، و حضرت مهدی (علیه السلام) در آخر الزمان ظهور می‌نماید و بیان صفات و خصایص او و ده‌ها خبر مسلم دیگر و همین طور است خبرهای غیبی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بسیاری از آن‌ها را اهل سنت هم روایت کرده‌اند و خبرهای سائر ائمه (علیهم السلام) از امور غیبی که این خبرها «بدا» پذیر نیستند و به عبارت صحیح تر در این وقایع «بدا» واقع نخواهد شد و گرنه آن بزرگواران از آن خبر نمی‌دادند. اخباری که از وجود «بدا» در خبرهای غیبی ایشان سخن گفته است یا بسیار نادر

است یا ضعف سند دارند و یا دلالت آن‌ها کامل نیست. به عنوان مثال همین روایت ابی حمزه که بحث آن گذشت. اگر روایت صحیح هم در این زمینه باشد آن خبر عمرو بن حمق از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می‌گوید به حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وقتی که ضربت خورده بود شرفیاب شدم حضرت فرمودند: ای عمرو، من از شما جدا خواهم شد... تا سال هفتاد بلاهایی واقع خواهد شد سه بار این جمله را تکرار فرمودند. من عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمودید: تا سال هفتاد بلاهایی پیش خواهد آمد، آیا بعد از هفتاد گشایش هست؟ فرمودند: بلی ای عمرو، بعد از هر بلایی آسانی و گشایشی است. (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ). [۱۹] [۲۰]. «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و امّ الكتاب نزد او است». این روایت خبر از ظهور و قیام امام زمان (علیه السلام) نمی‌دهد بلکه خبر از یک سنت الهی می‌دهد که (انّ مع العسر يسرا) مسلماً با هر سختی آسانی است [۲۱] با این حال این نکته را هم متذکر می‌شود که وقوع این گشایش در صورتی خواهد بود که «بدا» پیش نیاید به علاوه حضرت با قرائت آیه (وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) [۲۲]. در حقیقت می‌خواهند بفرمایند این امر صد در صد حتمی نیست چه بسا «بدا» حاصل شود و مانع از فراهم شدن زمینه آن گردد. [۲۳]. پاورقی [۱] سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶. [۲] سوره روم (۳۰)، آیه ۴۱. [۳] سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۰. [۴] سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۱. [۵] سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۲. [۶] سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۸. [۷] سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷. [۸] سوره طلاق (۶۵)، آیه ۲۳. [۹] سوره انفال (۸)، آیه ۵۳. [۱۰] بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۹۷. [۱۱] سوره مائده (۵)، آیه ۶۴. [۱۲] بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۲. [۱۳] سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹. [۱۴] سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹. [۱۵] سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۶. [۱۶] سوره انعام (۶)، آیه ۴۰. [۱۷] بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۱۹. [۱۸] سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹. [۱۹] سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹. [۲۰] تفسیر العیاشی، ابی النضر محمد بن مسعود بن عیاش، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۶۸. [۲۱] سوره انشراح (۹۴)، آیه ۶. [۲۲] سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹. [۲۳] برای اطلاع بیشتر به کتاب «سرّ البداء»، تألیف آیه الله صافی گلپایگانی و کتاب‌های بسیار دیگر که محققان بزرگ در این موضوع نوشته‌اند مراجعه فرمایید.

### عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت

بر حسب احادیث بسیاری در آخر الزمان جمعی از اموات از ائمه (علیهم السلام) و غیر ایشان به دنیا باز خواهند گشت. آیا اعتقاد به غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) و ظهور آن حضرت با اعتقاد به رجعت هماهنگی دارد؛ به عبارت دیگر آیا اصل اعتقاد به غیبت و ظهور، رجعت و سائر وقایعی را که قبل از قیام قیامت واقع می‌شوند شامل می‌شود یا این یک عقیده مستقل و جدای از رجعت است؟ عقیده به ظهور مهدی و منجی از اهل بیت و فرزندان فاطمه (علیهم السلام) یک اعتقاد عمومی و اجتماعی مسلمین است و اختصاص به شیعه ندارد، اگرچه شیعه شخص او را نیز از نظر حسب و نسب معرفی می‌کند ولی اصل این عقیده، یک اعتقاد همگانی است که در ادیان گذشته در تورات و زبور نیز به آن بشارت داده شده است، و اصلی است که بر حسب اصول مذهب شیعه اثنی عشریه ایمان بدون آن کامل نمی‌گردد و قبولی اعمال مشروط به قبول آن است و کسی که بمیرد و به این مسأله ایمان نداشته باشد و یا حضرت مهدی ارواح العالمین له الفدا را به امامت نشناخته باشد به حکم «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» [۱]. به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این باور از جهت تاثیر و اهمیت در این حدّ است. اعتقاد به مسأله رجعت هم گرچه ریشه در قرآن و روایات دارد ولی اینطور نیست که مسأله غیبت و مهدویت بدون آن مطرح نباشد. بنابر این اصل امامت و مسأله مهدویت بدون مسأله رجعت هم در کتاب‌ها مورد بحث قرار گرفته است. با این همه لازم به تذکر است که اصل مسأله رجعت و بازگشت اموات یک مسأله اسلامی است و وقوع آن در زمان‌های گذشته بر حسب آیات متعدد قرآن مجید ثابت است، وقتی این طور شد به دلیل این که در گذشته نظیر داشته است امکان وقوع مجدد آن در آخر الزمان نمی‌تواند مورد انکار باشد.

زمانی که در امام گذشته رجوع اموات اتفاق افتاده و بر طبق یک خبر مشهور در بین اهل سنت: «لتسلکن سبل من کان قبلکم حذوا النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لو ان احدهم دخل حجر صب لدخلتموه» [۲]. آن‌ها باید وقوع آن را در این امت نیز جایز بدانند. بنا بر این نفی امکان و وقوع آن از طرف غیر شیعه بر طبق مضمون این روایت صحیح نیست. در خاتمه با صرف نظر از آیاتی که وقوع رجعت را در امام گذشته خبر داده اند برای تیمن و تبرک آیه ای را که شاهد بر وقوع رجعت در این امت است یادآور می شویم: (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ). [۳]. «به خاطر آور روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آن‌ها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!». [این آیه دلالت بر روزی دارد که در آن از هر امتی گروهی از کسانی که تکذیب آیات الهی را کرده اند محشور می شوند که طبعاً این روز غیر از روز قیامت است. پاورقی [۱] بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۸ در ضمن بیان علامه مجلسی. [۲] بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷. [۳] سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۳.